



# کارگران و مسالہ بیکاری

مجموعہ مقالات

در این مجموعه چند نوشته از مندرجات نشریه "علیه بیکاری" در رابطه با موضوع سازماندهی و تشکل در مبارزات کارگری بطور عموم، و در مبارزه علیه بیکاری بطور اخص جمعآوری شده است. جملگی مقالات نوشته مصطفی اسدپور هستند.

سرپرستی و انتشار: سیوان رضایی

### فهرست

صفحه ۳	بیکاری چیست؟
صفحه ۵	راه حل طبقه کارگر برای بیکاری چیست؟
صفحه ۱۶	بیکاری، ده سالی که ایران را لرزاند
صفحه ۲۲	بیکاری، طبقه کارگر و افق پیروزی علیه بیکاری
صفحه ۳۰	نگاهی به سوگواری ضد کارگری برای نساجی ها
صفحه ۳۳	کارآفرینی: وارونگی در کار، در زندگی و در رویا

## بیکاری چیست؟

این کدام فعال مایشایی است که میتواند شما را بدون توضیح، بدون هیچ دلیلی، بدون هیچ چشم اندازی با دست خالی رها کند. این دیگر کدام برهوتی است که از فردای بیکاری نان سر سفره، سر پناه، تحصیل کودکان و همه بدیهیات زندگی در یک چشم بهم زدن به کوه مصائب تبدیل میشود؟

### یک کلمه و یک دنیا پیچیدگی

هنوز هم هستند که بیکاری را یک بلیه آسمانی، یک بدبختی، یک بدبختی بحساب میاورند. از جهاتی حق دارند. پدیده بیکاری تبدیل به آنچنان غولی شده که میتواند زندگی یک فرد را به خاک سیاه بنشانند. همه بند ناف زندگی کارگر به حقوق ماهانه اش گره خورده است که زندگی را از این ماه تا ماه بعدی بهم پینه میکند. کار و شغل او بدست کس دیگری گره خورده است. کار و کارخانه و کارفرما همه دلخوشی و امید است و هم سرمنشا یک دلهره. یک روز، هر روزی، بدون هیچ دلیلی که به او ربطی داشته باشد، میتواند به کارگرینی احضار و بعد از آن زندگیش عوض بشود. مگر تصویر همیشگی از قدر قدرتی خدا و بنده هایش و مسیر زندگی چیزی جز اینست؟

این کدام فعال مایشایی است که میتواند شما را بدون توضیح، بدون هیچ دلیلی، بدون هیچ چشم اندازی با دست خالی رها کند؟ این دیگر کدام برهوتی است که از فردای بیکاری نان سر سفره، سر پناه، تحصیل کودکان و همه بدیهیات زندگی در یک چشم بهم زدن به کوه مصائب تبدیل میشود؟ لیست این مصائب تمامی ندارد، مثل گلوله برفی در سرآشویی، بار بیکاری بر دوش قربانیان آن سنگین تر میشود. از همه بدتر اینست که فرد بیکار در پایان بخشیدن به این سیکل معیوب و مهلک نقش فعالی نمیتواند بازی کند، غیر از اینکه دعا کند و خود را به در و دیوار بزند تا دست غیب در آستین کارفرما او را برای مدت نامعلوم دیگری نجات دهد... اما، این تصویر و سناریو، سر تا پا مزخرف است. بردر سر هم کردن یک داستان کودکانه هم نمیخورد. دویست سال بعد از کشمشهای عظیم طبقه کارگر این دیگر جزو بدیهیات است که بیکاری یک ابزار دست سرمایه داران برای کسب سود بیشتر است. بیکاری برای توده عظیم کارگر یک بلیه است، اما برای سرمایه دار یک برکت است. وجود ارتش بیکاران جزو پایه های کارکرد نظام سرمایه داری است. این نظامی است بر سر سود حاصل از کار کارگر استوار است و نشان داده است که برای سود بیشتر از طریق کارگر ارزان هیچ مرزی را نمیشناسد. بیکاری و پیامدهایش نقشه مند و سازمانیافته است.

اولین بارقه های مبارزه کارگری مصافها را از آسمان و از قلمرو خدا و سر نوشت به زمین سفت کارخانه و به آسفالت خیابانها کشاند. هیچ مقدساتی نمیتواند توجیه گر بردگی کارگر باشد؛ هیچ آیینی نمیتواند توجیه گر نظامی باشد که کارگر در آن هر چه بیشتر کار کند و در عوض گردن سرمایه دار کلفت تر میشود؛ هیچ قانونی نمیتواند توجیه گر منجلا بی باشد که تا کار هست سهم

کارگر بخش ناچیزی از نعمات ساخته دست اوست، و هر جا مصالحشان ایجاب کرد دست او را از کار کوتاه و تا اطلاع ثانوی سهم او را به تنازع بقا نزول بدهند.

در اقصی نقاط دنیا جایی که کارگر کمترین قدرت ابراز وجود را داشته با پرچم تامین شغل و بیمه بیکاری به جنگ سودپرستی سرمایه رفته اند. سود سرمایه داران را میشود و باید افسار زد. بیکاری یک عبارت است دال بر دور نگه داشتن کارگر از کار. همین. از اینجا بعد، ابعاد این پدیده در دنیای واقعی، پیامدهای آن برای یک کارگر، تاثیراتش بر سر کارگران شاغل و انواع جوانب دیگر آن حتی در یک کشور در زمانهای مختلف از زمین تا آسمان متفاوت است. مساله اساسی آنجاست که طبقه کارگر مبارزه علیه بیکاری را به چه میزان به موضوع عملی کشمکش تبدیل ساخته است. به چه میزان فعالانه دولت و سرمایه داران را در زمینه بیکاری تحت فشار قرار داده است. در چه ابعادی بجای انتظار و بجای تسلیم به سرنوشت، فعالانه خواست برحق تامین شغل را تعقیب میکند. در پایه ای ترین سطح فاکتور تعیین کننده در این نهفته است که تک تک کارگران بعنوان شهروندان برابر جامعه تامین زندگی شایسته را حق بدون چون و چرای خود بدانند.

در پایان سال 1393 از دریچه نگاه یک فعال طبقاتی کارگران "بیکاری" یک عرصه فعال و پر جوش کشمکش میان طبقه کارگر و سرمایه داران و دولت در ایران است. بخش بزرگی از طبقه کارگر در میان منگنه های آن دارند له میشوند. بیکاران بدنبال تامین زندگی برای یک شغل حسرت میخورند و در ورطه تبااهی میغلطند. دولت و سرمایه داران برای آرام نگاه داشتن کارگران اما باید با هزار توجیه شب و روزشان را بهم برسانند. روز نیست که قول ندهند، فرصت نخواهند و وفاداری به کارگر را قسم نخورند. اینها به کارگر حمله میکنند اما همزمان زیر بیرق قانون بیکاری عکس دست جمعی میگیرند.

ستون فقرات این کارگران دلایل بیکاری را خوب میشناسند، بیمه بیکاری بعنوان راه حل بیکاری در میان آنها اپیدمی دارد، اما برای تعیین تکلیف بر سر آن، برای نبرد واقعی این دست و آن دست میکنند، تردید دارند، اعتماد بنقس لازم را بخرج نمیدهند. بیکاری در ایران تشنه یک رهبری است که سازمان و افق را به ارمغان بیاورد. بیکاری در ایران پدیده پیچیده و مرکب را در جبهه های متنوع در خود جمع کرده است. طبقه کارگر در ایران موجود عجیبی است، هر چه هست هر چه در لایه های مختلفی از خرافه و فقر و ترس و فریب آنرا میپسند باز هم از یک جای ناشناخته از "سوراخ" انقلاب به روایت خود نفس میکشد!

## راه حل طبقه کارگر برای بیکاری چیست؟

یکی نیست یقه اولیای امور را بگیرد و بپرسد تکلیف این مردم چیست؟ تحصیل میکنند، از کودکی به کار میپردازند، با فقر میسوزند و میسازند، برایتان دعا میکنند، در قعر اعتیاد ارزشهای انسانی شان را دفن میسازند، از زندانباناتان میترسند، قصرهایتان را با دستهای خود میسازند؛ بلاخره چه وقت قرار است نظام شما منشاء خیر قرار بگیرد؟

جواب سر راست این است: هیچ!

طبقه کارگر نه مسئول بوجود آمدن بیکاری است و نه رسالتی برای حل مساله بیکاری را برای خود قائل است. طبقه کارگر بر علیه بیکاری مبارزه میکند و برای پایان بخشیدن هر چه فوری تر حکومت سرمایه و بیکاری بعنوان یکی از نکبتهای حاصل این حکومت، نیروی خود را آماده میسازد.

گویا چیزی به اسم "مساله بیکاری" گریبانگیر جامعه است و با اشتراک کارگران قرار است راه حلی برای آن پیدا بشود! اینرا باید از شوخی های نخراشیده دنیای امروز بحساب آورد. آیا ادعایی مزخرف تر از این شنیده اید؟ ب عظیم ترین بلایایی است که زندگی بخش عظیمی از شریفترین اعضای جامعه بشری را با تنهای مواجه ساخته است. فشار کمرشکن بیکاری بر دوش کارگران بر کسی پنهان نیست. از نظر قربانیانش، راه چاره علیه بیکاری بسیار عاجل است. اما به غیر از کارگران جریانات مختلف حکومت درون و بیرون دولت، جریانات مختلف اپوزسیون و مجموعه بزرگی از نهادهای مختلف سیاسی و غیر سیاسی به مساله بیکاری معطوف هستند. چرا که نه؟! سونامی بیکاری، بلیه بیکاری، غول بیکاری از جمله عبارتهایی است که در مورد پدیده بیکاری در ایران بکار برده میشود. آیا کسی که بویی از انسانیت برده باشد میتواند نسبت به سرنوشت میلیونها انسان اسیر عفریت بیکاری در آن جامعه بی تفاوت باشد؟ آیا طرح هرگونه پلاتفرم سیاسی بدون پیش بینی تخفیف مصائب بیکاری در صدر آن را میتوان یک سر سوزن جدی گرفت؟ آیا شعور و درک سیاسی بالایی لازم است که آن جامعه را در آستانه انفجار و شورشهای توده ای بر علیه گرسنگی تشخیص داد؟

بر همین متن است که ظاهرا لشکر دلسوزان بیکاران طبقه کارگر از شمار خارج است. کارفرماها که خود کارگران را بیرون انداخته اند، دولتی که با قوانین اش دست کارگر را از کار کوتاه کرده است و با گرانی بیشتر آخرین رمق بیکاران را گرفته است؛ بیشتر از هر کس در مورد حل مساله بیکاری جار میزنند. احزاب و جریانات سیاسی مختلف، و متخصصین اقتصادی که سیاستهای "غلظ" دولت و خود سرمایه داران را به باد انتقاد گرفته اند بسیارند. کل صحنه یک نمایش بغایب کثیف است که با صرف هزینه و نیروی گزاف تلاش میشود دلایل وارونه و جعلی را بخورد طبقه کارگر بدهند، کارگران را از دفاع از زندگی خود دور نگه دارند و با قیل و قال بوچ و توخالی وقت بخرند. کافی است از خود پرسیم در بیست سال گذشته، از رفسنجانی تا

روحانی چه کسانی، کدام بخش جامعه نفع برده است و در مقایسه با آن سهم خانواده های کارگری چه بوده است؟

در ادامه نوشته به بررسی مساله بیکاری و راه حل آنها، یعنی دولت و طبقه سرمایه دار از یک طرف و طبقه کارگر از طرف دیگر پرداخته میشود.

### کیفرخواست طبقه کارگر علیه بیکاری

در قرن بیست و یکم، روز پس از روز، میلیونها انسان چشم به روزی باز میکنند که میتواند روز خانه خرابی شان باشد. اینها کارگران آن جامعه هستند. روزی از روزها، فقط و فقط در صورتیکه کارفرمای مربوطه، ترازنامه سود و زیان را به کلم خویشت نپندارد، با بستن درب کارخانه، دهها خانواده به خاک سیاه میشینند. این جامعه خود را متمدن مینامد! در این جامعه اختیارات قانونی کارفرما برای اخراج کارگران در همان محدوده است که عشقتش بگشود! این حاصل اصل مقدس مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و نشستن استثمار و بردگی مزدی بجای کار و خلاقیت انسانهاست. تقدس این اصل، مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، حکمی است که در اولین بارقه های انقلاب توسط شوراهای کارگری نود شد و هوا رفت. تا آن دقایقی که نشانی از انسانیت و کرامت انسانی در فضای جامعه باقی بود، هرگز و هیچ کس جرات نکرد نامی از این تقدس ببرد.

تا کار هست با توطئه و سرکوب سهم کارگر از حاصل کارش به دستمزد ناچیزی محدود میمانند که در کنار انبوه تولیدات غذایی، در یک قدمی انبارهای دارو و بیمارستانها و در زیر سایه آسمانخراشها؛ از محرومیت و گرسنگی و بیماری و بی مسکنی و فرسودگی جان بدهد. ورق که برگشت، در بیکاری، یک لجنزار تمام عیار برپا میشود. نگاه کنید در آن جامعه نیار هست، کارخانه هست، مواد خام هست، کارگر آماده بکار هم هست، اما بخاطر مصالح سودجویانه سرمایه چرخ لعنتی تولید از کار باز ایستاده است. بیکاری نه فقط فقر، بلکه بمعنای فلج کردن کارکرد اجتماعی انسانها، بمعنای کور کردن نیاز انسانها به سازندگی و خلاقیت، بمعنای انزوا و از کف دادن اعتماد بنفس و ناامیدی هم هست.

یکی نیست یقه اولیای امور را بگیرد و بپرسد تکلیف این مردم چیست؟ تحصیل میکنند، از کودکی به کار میپردازند، با فقر میسوزند و میسازند، برایتان دعا میکنند، در قعر اعتیاد ارزشهای انسانی شان را دفن میسازند، از زندانبانانان میترسند، قصرهایتان را با دستهای خود میسازند؛ بلاخره چه وقت قرار است نظام شما منشاء خیر قرار بگیرد؟ چرا زحمت کم نمیکند؟ علیه بیکاری باید آخرین خاکریز عقب نشینی طبقه کارگر در مقابل تعرض بیشرمانه بورژوازی باشد. سنگرها و تجارب مبارزات جهانی طبقه کارگر میتواند نقش مهمی در بسیج طبقه کارگر ایران ایفا کند. نارضایتی و عصیان میان کارگران نقطه عزیمت مهمی است، اما طبقه کارگر به

وحدت، آگاهی و به سازمان نیاز دارد. در اینراه مجاز نیستیم تأثیرات سموم وارد بر طبقه خود را دست کم بگیریم. باید صبورانه توهامات و ناروشنی ها را مورد نقد قرار داد و حتی کودکان طبقه را با چنان استدلالاتی مسلح کرد که دهان یاهو گوی نمایندگان سرمایه را گل بگیرد.

**آنها میگویند: برای حل بیکاری باید اقتصاد را براه انداخت!**

**ما میگوییم:** در تمام طول تاریخ و در همه جا طبقات بالا دست خود را به لقب "عقل بالاتر" ملقب ساخته اند. عقل مطلقى که در مقابل توده نفهم، با وقوف بر پیچیدگی های سازمان اقتصادی جامعه، سنگ مصالح طولانی مدت نفوس کم سواد و عجول و نمک شناس و سودجو را به سینه

زده است! دولت و طبقه حاکم امروز در ایران یک نمونه از این "مصلحین عاقل" است. مطلوبیت چنین ادعایی برای طبقات حاکم نیازی به استدلال ندارد. این درست است که عشق بی پایان طبقه حاکم بر ایران به چنین لقبی دیگر شورش را درآورده است. اما انصافاً در "راستگویی" کل حکومت جمهوری اسلامی نباید شک داشت. این حکومت پرچم سازمان دادن یک نظم هر چه پرکارتر و هر چه پرسودتر سرمایه داری در ایران را در دست دارد. در ایران با سانسور و زندان و سرکوب جلوی دخالت توده کارگر سد شده است. اما در عوض در ایران هر کس مطلقاً آزاد است با هر چرندی علیه طبقه کارگر برای خود دکان سیاسی باز کند، در ایران وسیعترین آزادی برای هر کس که میخواهد زیر ابروی پروسه نظم سرمایه در ایران را بردارد فراهم است. در ایران دهان کارگر را بسته اند، ولی در عوض ضیافت عظیمی از نشریات و رسانه ها تا مقامات اداری بسیج شده اند که منافع کارگران در تونل راه اندازی چرخ اقتصاد را به آنها شیر فهم کنند! تا بیست سال پیش طیف روشنفکر کرایه ای حکومتی زیر پرچم "اقتصاد توحیدی" فریبکاری طبقاتی خود را با مجیز گویی به کارگر مزین میساخت.

اما "اقتصاد دان" امروز ما هر چقدر که رو به بالا دست خود متین، حرف شنو و گشاده نظر است؛ رو به کارگر جامعه بشدت متکبر، بی تربیت و بددهن ظاهر میگردد. حماقت محض است اگر انتظار دیگری از حکومت سرمایه در ایران در دل داشت. نظام مبتنی بر کارمزدی کارگر نمیتواند جز بر توحش، جز بر سیاستمداران فرومایه و دزدان و کلاشان استوار باشد. ایران از این قاعده مستثنی نیست. اتفاقاً تجربه زنده نشان داده است در این سرزمین به برکت تلفیق ناسیونالیسم ایرانی و اسلام، هارترین نوع حکومت بورژوازی از مجری و مجیزگو در مزیقه نخواهد بود.

در هیاهوی اقتصاد دانان نوین ما، کماکان دو آلترناتیو همیشه آشنا مورد مجادله است: اقتصاد متکی بر تولید با سرمایه خارجی و یا اقتصاد متکی بر تولید با سرمایه داخلی. با قرار داد لوزان سی سال هیاهو بر سر اقتصاد داخلی که کمر به شکستن کمر تولیدات چینی بسته بود، پوچ از آب درآمد. سی سال آینده قرار است کارگر ایرانی ارزانتر از کارگر چینی برای سرمایه دار چینی در مراکز ویژه صنعتی بردگی کند. تا آنجا که به صفوف بورژوازی مربوط باشد، دقیقاً بنا به انتظار و عقل و منطق برایشان هیچ فرقی وجود نداشته و ندارد. مساله اینستکه کدام یک سود بیشتری را تامین میسازد. به عبارت

دقیقت کدام تلفیق از سرمایه گزاری برای آنها مقدر و با صرفه تر است. برای بورژوازی ما، درست بنا به انتظار و عقل سلیم؛ چه با سرمایه داخلی و چه سرمایه خارجی تولید و سود مطلوب به کارگر ارزان و بدون حقوق گره خورده است. این دقیقاً همان پروژه مشترکی است که از خاتمی تا احمدی نژاد و روحانی تعقیب شده است.

**آنها میگویند: برای حل مساله بیکاری باید کارآفرینی کرد!**

**ما میگوییم:** در توجیه و تقدیس حکومت سرمایه چرنديات فراوانی توسط آکادمیسین های کرایه

ای ابداع شده است. "کار آفرینی" را باید از پوچ ترین و مضحک ترین مفاهیم بحساب آورد.

اینکه مردم از فرط بی پناهی ناشی از قطع هر گونه حمایت اجتماعی مجبور شوند نان خود از زیر سنگ در بیاورند را حضرات از فضایل خود بحساب میاورند. تماشایی است: دولت و مجلس این طبقه با تصویب یک خط قانون گلیم معاش را از زیر پای زندگی میلیونها انسان بیرون میکشند، دستگاه سرکوب این طبقه نفس را در سینه مردم زحمتکش مبهوت خفه میکند؛ همزمان گلدیاتورهای "اقتصاد کار آفرین" به صحنه میایند! این قانون جنگل است، فضیلت نمایی پشت این عبارت مسخره است. اما در واقعیت، دیروز با قطع سوبسید بنزین، فردا با قطع سوبسید نان، هر روز با قطع شریانهای تامین زندگی داستان "اقتصاد کار آفرین" با پررویی به جولاننداری خود ادامه میدهد.

نتایج عملی تاکنونی "کار آفرینی" تکلیف را خیلی زود روشن میکند. تاکنون مطابق این "سیاست" فریب نیم میلیون نفر کودک در خیابانها به دست فروشی و گدایی مشغول شده اند که "آفرینش کار" خود را به شهرداری و آموزش و پرورش مدیون هستند، از مسئولان مملکت باید تشکر کرد که بجای حفاظت از کودکان و یا احیانا کمک به آموزش و تحصیلات؛ آنها را کار آفرین بار میاورند!

بعلاوه باید بخاطر تسهیلاتی که برای تن فروشی ششصد هزار زن فراهم آورده اند از فرماندهی انتظامات تهران و سعه صدر علمای قم نیز تشکر کرد. اگر "کار آفرینی" دولت نبود، این زنان از گرسنگی و فقر تباه میگشتند! طرح استاد و شاگردی مصوبه مجلس با اعتبار اجرایی رسمی به کارفرما اجازه میدهد یک با چند کودک را برای هر کاری، به هر طریقی، و بدون چشم داشت هر گونه دستمزد در اختیار بگیرد. آش آنقدر شور از آب درآمده است که سایتهای مدافع سرمایه از انتشار خبر مربوط به این مصوبه اجتناب کردند.

کار آفرینی چیزی جز ابداع یک چتر قانونی برای بردگی بمعنای دقیق کلمه نیست. این طرح نه برای کاهش بیکاری بلکه اساسا برای بهره کشی مجانی از گرده کارگران بیکار و باز تولید بیکاری در جامعه ریخته شده است. زمانی میشد امیدی داشت که شاید شغلی حتی با حداقل دستمزد را پیدا کرد. هر کارگر و جوان جویای کار باید به این خیالات پایان دهد. وزارت کار سطح رسمی دستمزد را به صفر کاهش داده است!

معمولا در انقلاب مردم زحمتکش ساختمان قصر حکومتی و زندان شهر بازسازی شده است تا دیوار این اماکن گواه حقانیت انقلابشان باشد. در ایران امروز ساختمان نیمه سوخته وزارت کار را باید به این اماکن اضافه کرد، و آنرا بعنوان سمبلی بر بردگی و تحقیر طبقه کارگر و سمبلی از نفرت طبقه حاکم علیه کارگر و زحمتکش آن جامعه برای نسلهای بعدی بجا گذاشت.

**آنها میگویند: کارگران برای حل مساله بیکاری به ابزار قانونی متکی شوند!**

**ما میگوییم:** هیچ کس به اندازه کارگر خواهان پایبندی دولت به قانون نیست. بلاخره چه وقت دستمزد کارگر بر اساس نیازهای یک خانواده پنج نفره تنظیم خواهد شد؟ چه وقت قرار است جناب وزیر کار قانون را به اجرا در بیاورد؟ کجاست آن قاضی که قرار است گوش وزیر کار و رئیس دولت قانون شکن را ببیچاند؟



اگر در ایران در تشابه بعضی کشورهای دیگر، دستگاه دولتی در ظاهر هم که شده در کشمکش میان کارگران و سرمایه داران جانب بی طرفی را ننگه میداشت؛ شاید برای چند صباحی میشد کارگران را به قانون متوهم نگه داشت. در این سرزمین این رقص زیادی شتری است. قانون کار را میتوان بعنوان دفترچه راهنمای کارفرماها بکار برد که دقیقاً در چه مفادی میتوانند حق کارگر را زیر پا گذاشت. از آنجا که مملکت صاحب دارد، شهر هرت نیست، کارفرمای گرامی میتواند وزارت کار و واحد انتظامی مخصوص کارخانه ها را خبر کند تا کارگران بی خبر از قانون را سر جای خود بنشانند!

خود قانون بیمه بیکاری نشانگر آنستکه بدون فشار مستقیم و بدون تهدید کارگران قانون ورق پاره ای بیش نیست. منتها تا اطلاع ثانوی این ورق پاره سندی است که با آن سر کارگر فریاد بزنند "در این مملکت خبری از بیمه بیکاری نخواهد بود، کپه مرگتان را بگذارید!" محض انبساط خاطر یادآور میشویم مطابق قانون بیکاری موجود اگر کارگر در عرض یکسال مرتباً حق بیمه خود را بپردازد (این خود مستلزم اینستکه این کارگر از خوشبختی کار برخوردار باشد)، اگر کارفرما دلش بخواهد سهم خود از بیمه کارگر را بپردازد (این خود مستلزم وجود یک کارفرما است که از حقوق قانونی خود دال بر قراردادهای شفاهی سفید زیر یکماه چشم بپوشد) و تازه کارفرما واریز سهم کارگر که در حساب ایشان بعد از کسر حقوق باقیمانده است را فراموش نکند (توجه داشته باشید بالا کشیدن سهم کارگر از حق بیمه که از حقوق خودش کسر شده است در ایران مطابق قانون جرم نیست و مشمول تعقیب قانونی نمیگردد)، اگر خزانه دولت سر ریز کند، اگر شورای نگهبان تصویب نماید و اگر از سر شانس اسم این کارگر از قرعه بیرون بیاید، اگر این کارگر بیکار با همه سازهای اداره کار برقصد، معادل پنجاه درصد سطح حداقل دستمزد مقرر در اولین ماه شروع این پروسه میتواند به او پرداخت شود!!

این اوج کارگر پناهی مشترک دولت و مجلس در یک نشخوار چهار ساله است! حاصل این قانون پول باد آورده در صندوق دولت از سهم بیمه کارگرانی شده است که هرگز قادر به برآوردن تمام شروط قانون بیمه نشدند. این پولها به صاحبانشان بازگردانده نمیشود. بالا کشیده میشود. شهر،

شهر دزدان و سرگردنه بگیران است. به همین سادگی. با اینحال رهبران کارگری مجرای قانون را به حال خود رها نساخته اند. هدف رهبران آگاه کارگری نه عریضه نویسی و التماس، نه ایجاد توهم، بلکه دقیقاً بر عکس، هدف آنها افشاکاری از سیاستهای ضدکارگری دولت و مجاری قانونی است در عین اینکه برای یک جنبش قوی بیکاران طرف شدن مستقیم با دولت و تثبیت دستاوردهای هر چند کوچک در هر قدم مبارزه از اهمیت بسیاری برخوردار است.

## حرف حساب ما در زمینه بیکاری چیست؟

### کارگران شاغل و بیکار علیه بیکاری

بیکاری و عواقب فلاکت بار آن بر دوش کل طبقه کارگر سنگینی میکند. قراردادهای سفید، کارهای موقت و پیمانکاری پدیده بیکاری را به سرنوشت همه کارگران گره زده است. خط

فاصل قابل توجهی میان اشتغال و بیکاری باقی نمانده است. بجای شکاف همیشگی میان کارگران شاغل و بیکاران، محلات کارگری به تمرکز طیف وسیع از کارگرانی شده است که با پیشینه و پیوند با انواع مراکز تولیدی و با سنین و تجارب متفاوت؛ همگی باهم در مبارزه مشترک علیه بیکاری در کنار هم قرار گرفته اند. این میتواند به یک نقطه قوت بزرگ برای جنبش کارگری در ایران تبدیل شود.

مراکز تولیدی و اعتراضات کارگری شاغل ستون فقرات هر عرصه مبارزه و از جمله علیه بیکاری را میسازد. در این مراکز است که طبقه کارگر شریانهای حیات اقتصادی حکومت را بفشارد. هم اکنون یکی پس از دیگری اعتراضات و اعتصابات در مراکز کاری چه بسا در یک شهر و در یک منطقه سازمان مییابد. بخش بزرگی از این اعتراضات متوجه قراردادهای کار است. آیا نمیتوان با ابتکار رهبران کارگری تعیین تکلیف بیمه بیکاری به شعار مشترک تبدیل گردد؟ آیا نمیتوان علیه اخراجها مبارزان سنگر مشترک را در دستور قرار داد؟

محلات کارگر نشین با تجمع بزرگ کارگران، بیکاری و مصائب آن به بزرگترین کانون کارگری و اعتراض و نارضایتی تبدیل شده است بدون اینکه این نیرو و این اعتراض راه بجایی باز کند. کارگران باید بمثابة هسته اصلی مبارزات خود را سازمان دهد. یک خط کارگری طبقاتی باید متحد کننده باشد، باید بیشترین تعاون و همبستگی و همیاری میان کارگران و خانواده آنها را بوجود بیاورد، باید راه چاره ای برای درد فوری کارگران و خانواده هایشان بیاندیشد. و مهمتر از همه باید اشکال مبارزاتی را جست که توده عظیم بیکار موفق شود یک فشار قدرتمند را علیه دولت به میدان آورد. سنگ بنای چنین جنبش قدرتمندی در گرو اینستکه طبقه کارگر در قامت یک آلترناتیو ظاهر شود. به قدرت خود باور داشته باشد، و به یک حق طلبی تمام قد کارگری در فضای سیاسی جامعه جان ببخشد.

### ما و بیمه بیکاری

هر چه که با دخالت مستقیم دولت هر روز به انبوه بیکاران اضافه میشود، هر چه که فقر و فلاکت تیشه به ریشه زندگی بیکاران میزند؛ از طرف دولت و طبقه حاکمه بیشتر و بیشتر از بیمه بیکاری فاصله گرفته و بجای آن "سبد کمک پروتئین به دهک های کارگری"، "پارانه نان به خانواده کارگری" و در واقع صدقه های نوبتی جایگزین شده است. این صدقه ها درست در تشابه با دور دوم سبد کالایی دولت روحانی در یک سناریوی برنامه ریزی شده پس از یک دوره چند ماهه تبلیغاتی، در موقعیت مناسب که بودجه همه انتر بازیهای اقتصاد مقاومتی و نمایش ملاقات

با علما کنار گذاشته شده باشد، در یک صحنه چینی از عصبانیت و تصمیم قهرمانانه رهبر یا رئیس جمهور و با گزارش دوربینهای خیابانی از صف گرسنگان توزیع میگردند. پس از آن تازه نوبت به تحلیل گرایان اقتصاد دور اندیش میرسد که افسوس بخورند "بجای ایجاد بد عادت، مردم را یاد بدهیم روی پای خود بایستند!" به این بازیها باید پایان داد.

اول، سطح بیمه بیکاری باید زندگی شایسته یک خانواده کارگری را تامین کند. بیمه بیکاری نباید از حقوق و دریافتی های نمایندگان مجلس کمتر باشد.

دوم، بیمه بیکاری یک حق است که باید همه خسارات وارده بر کارگر ناشی از شغل از دست

رفته را جبران کند.

**سوم،** بیمه بیکاری باید همه افراد بالای شانزده سال را شامل گردد. این بیمه همه زنان و مردان خانه دار را نیز دربرمیگیرد.

**چهارم،** تنها شرط برخورداری از بیمه بیکاری اعلام آمادگی فرد برای کار است. شعار "یا کار یا بیمه بیکاری" نمیتواند شعار کارگران باشد. این شعار ابزار دست اداره کار برای گرو گرفتن بیمه کارگر و وادار کردن او به بیکاری است. بیمه بیکاری باید بدون محدودیت و تا یافتن شغل جدید ادامه یابد.

**پنجم،** طرف حساب کارگران در زمینه بیمه بیکاری دولت است. تحمیل هر گونه باجگیری از کارگران بعنوان عضویت در صندوق بیمه و یا هر گونه محدودیت از این نوع ممنوع باید باشد. با اعلام این خواستها صدای مخالفتها بلند خواهد شد:

**میگویند: صندوق دولت از پس چنین هزینه ای بر نمیاید؟**

**پاسخ ما کارگران:** چگونه است که صندوق دولت در استخدام مامور سرکوب و زندانبان و شکنجه گر (ببخشید، بازجو!) و تامین زندان و دادگاه محاکمه کارگران کم نمیآورد؟ چرا دولت در پرداخت حقوق چرب نمایندگان مجلس و وزرا و متخصصین دردانه همیشه پول دارد؟ چرا چون باندازه دلخواه دولت فقیر و سیاه بخت تحویل بالادستی های خود میدهند؟

ما کارگران خواهان تصفیه دستگاه انگلی دولت هستیم. بخش مهمی از این دستگاه، اگر مستقیماً دزد و کلاش نباشند، دست کم در حال خدمت کردن در راه سرازیر شدن بودجه به حساب طبقه سرمایه دار میشود. بخش مهم دیگر صرف دخالت در مذهب در مدارس علیه کودکان و در رهگذرهای عمومی میگردد. باید جلوی مشت رندی بورژوازی ایستاد.

**میگویند: در صورت بیمه بیکاری اینقدر سخاوتمندانه دیگر کارگر سر کار نخواهد رفت؟**

**پاسخ ما کارگران:** نفس کار کارگر در دست شما سرمایه داران وسیله ای برای کسب سود است، سودی که هر لحظه با هزار توطئه به قیمت فرسودگی جسم و جان کارگر تشدید میشود. اگر

کارگر میتواندست به کل این سناریو، فوراً به بردگی مزدی پایان میبخشید. تا آن زمان طبیعی است که از جسم و جان و سلامتی خود دفاع خواهد کرد. مسخره اینجاست که کارفرما کارگر را به تنبلی متهم میسازد در حالیکه همه چیز بر دوش کار کارگر ساخته شده است. در مورد بیمه بیکاری، فقط باید گفت در دهها کشور دنیا علاوه بر تبلیغات پوچ بورژواها، نه ساعت کار کمتر، نه دستمزدهای بالا و نه بیمه بیکاری سخاوتمندانه منجر به افزایش غیبت کارگران نشده است. بر عکس، در اکثر موارد اینگونه اقدامات باعث افزایش انگیزه کار در میان کارگران گشته است. چطور است که زیر پرچم "منافع مام وطن" و یا "رشد اقتصاد ملی" و جنگ هایمان همین کارگران برایتان مملو از انگیزه و غیرت بحساب میآیند؟ چطور است از بودجه مملکت (که تماماً حاصل کار خود کارگران است) انواع سوبسید و تسهیلات، تل پایان ناپذیر خبرهای ارتشا و دزدی یکبار هم بعنوان بد عادتی صاحبان سرمایه مورد تردید قرار نمیگیرد؟!

کارگر بیکار در ایام بیکاری بیشتر میخوابد، بیشتر با فرزندان خود بازی میکند، اگر حوصله داشته باشد در بهترین پارک شهر بادبادک هوا میکند، ایام بیکاری بهترین فرصت برای خواندن

رمانهای مورد علاقه وی است، طبیعی است که کارگر بیکار عجله ای برای بازگشت بکار بخرج ندهد. صد البته ایام بیکاری برای او فرصت مغتنمی برای ارتباط با سایر کارگران، برای جلسه و همفکری جهت سر و سامان دادن به صفوف مبارزاتی خود است... بدون چنین سطحی از ادعا، حق طلبی و اعتماد بنفس شکل گرفتن یک جنبش قدرتمند علیه بیکاری به سختی قابل تصور است.

بیکاری از جمله عرصه هایی است که وارونگی دنیای مبتنی بر کار مزدی را به نمایش میگذارد. در این نظام سازندگی و تولید نه به نفع رفاه و آسودگی انسانها بلکه در خدمت منافع یک اقلیت ممتاز بکار گرفته میشود. در ایران این اجرای این منطق در وحشیانه ترین شکل آن به اجرا درآمده است. بورژوازی ایرانی باید در نوبت آسایش و رفاه و پیشرفتی که برای کارگر و زحمتکش جامعه فراهم آورده اند تحت و طبق "انگیزه کار و تنبلی" را جمع کند.

**میگویند: با مخارج بیمه بیکاری برای کارفرما صرف نمیکند.**

**پاسخ ما کارگران: به جهنم!**

این دقیقاً پاسخی است که آنها هر روز هزار بار به صورت کارگر استقراغ میکنند. دستمزد زیر

خط فقر، به جهنم! بی مسکنی، نا امنی و محرومیت همه اعضای خانواده از همه حقوق و شایستگی های پایه ای زندگی، به جهنم! چرا و تا کجا باید کارگر به "صرف کردن" عالیجنابان سرمایه گردن بگذارد؟ بلاخره باید یک جا طبقه کارگر ترمز دستی را کشیده و مدعی شود: دستمزدها و بیمه بیکاری "مخارج" نیست، بلکه دقیقاً به اندازه سود، پیش شرط تولید باید باشد. اگر نیروهای سرکوب نبود، خیلی زودتر از اینها، مجمع عمومی کارخانه پرونده سود و صرفه و منت کارفرما را بسته بود و کارگران کارخانه مدیریت تولید را خود بدست میگرفتند. توانایی اداره جامعه، توانایی چرخاندن چرخ تولید، برقراری عدالت، توزیع عادلانه ثروت‌های جامعه پلاتفرمی است که از طبقه کارگر انتظار می‌رود. انقلاب 57 کسی نفهمید از کجا این پلاتفرم به داده میلیون‌ها کارگر در هزاران هزار کارخانه تبدیل گردید. فکر میکنید پاسخ شرکت کنندگان در مجمع عمومی کارخانه به ادعای "صرف نمیکند" از طرف کارفرما چه میتواند باشد؟

## ما و شوراهای بیکاران

شوراهای بیکاران همانطور که از نام آن برمیآید ظرف اتحاد کارگران بر علیه بیکاری است. این ظرف مبارزه توده های گرسنه و بر علیه فقر علی العموم نیست. این ظرفی است که کارگر شاغل و بیکار را برای مبارزه علیه پدیده اخراج و بیکاری از طریق به اجرا درآوردن یک بیمه بیکاری شایسته سازمان میدهد. دستمزد مکفی، جلوگیری از اخراجها و بیمه بیکاری شایسته خواسته‌های اصلی این حرکت است که مطالبه و بکرسی نشانند آنها با موقعیت طبقه کارگر گره خورده است. این حرکت باید به اتحاد گسترده کارگران متکی شود. هیچ کارگری بنا به دلایل اعتقادات مذهبی و یا گرایش‌های سیاسی از موضوع کار فعالین علیه بیکاری خارج شود. زنان کارگر و زنان خانواده های کارگری ستون فقرات مبارزه علیه بیکاری را شکل میدهند.

تشکیل صف متحد کارگری برای هر خواست و هدفی مستلزم یک فعالیت آگاه‌گر ایانه است. این بطریق اولی در مورد مبارزه علیه بیکاری صدق میکند. تامین معاش و گرسنگی غیر از نفرت و خشم گذرا اساساً انزوا و استیصال، ناپاوری و تفرقه می‌آفریند. باید ریشه های فقر، دلایل طبقاتی،

مسببین آنها، مطالبات و اهداف و چگونگی مبارزه را با حوصله و سازمان یافته تبلیغ نمود. در عین حال برای هر فعال اجتماعی ناگفته پیداست که در چنین موقعیتی کارآگاهگر ایانه بیش از هر وقت دیگر به فعالیت مشترک کارگران در مصاف با سختی های زندگی گره میخورد.

برای هر مبارزه ای نیاز به انسان است، انسانی که قادر باشد فکر کند و سر پای خود بایستد. مبارزه در سایه فقر و فقدان هر گونه حمایت قانونی تنها میتواند به همت شبکه فعالینی صورت بپذیرد که به اعتماد و رفاقت عمیق متکی است. به این ترتیب اتحاد علیه کارگری بمعنای شبکه های متعدد است که کارگران و اعضای خانواده را برای تامین این و یا آن نیاز متحد میسازد. اتحاد میان کارگران و شبکه های کوچک و بزرگ آن هدف مبارزاتی را با خود حمل میکنند. شبکه ای هستند که برای مطالبه کلاس درس کودکان محله، برای ایجاد مرکز حمایت از معتادان و یا خواسته های مشابه از مراجع دولتی مبارزه میکند. اما در عین حال همزمان نیروی مشترک خود محله و کارخانه را برای همیاری بسیج مینماید. فعالیت برای کمک به معتادین محله، کلاسهای آموزشی برای کودکان، کمک برای جستجوی کار از آن جمله میتواند باشد.

### ما و شکم های گرسنه

در محله ما کسی گرسنه سر بر بالین نمیگذارد! این جمله باید بر سر در محله گویای فعالیت فعالین اتحاد علیه بیکاری باشد. همه درد و همه خشم علیه فقر را باید در انواع فعالیت های مشترک به جریان انداخت. صد البته محله ما باید با صندوق تعاونی بار سنگین مخارج را سبکتر سازد. صد البته باید به همیاری با فقیرترین همسایه ها شتافت. صد البته میتوان با قرارومدار و توافقات کرایه خانه ها را پایین تر نگهداشت. اما مهمتر از همه سازمان دادن اعتراض در اشکال گوناگون علیه فقر و گرانی است.

شکمهای گرسنه باید به خیابانها بیایند. هیچ جنایتی بالاتر از این نیست که فرد بیکار در آن جامعه را با گرسنگی کشت. این کاری است که دولت محترم در حال اجرای آن است. باید زمینه های اخلاقی و فرهنگی که بجای اعتراض به فقر خود، فرد را به خجالت زدگی میکشد، گوشه گیر میسازد را باید در هم شکست. فقر اگر در اعتراض تجلی پیدا نکند، در درون دنیای فردی انسانها در چهاردیواری خانواده با قدرت تخریبی مهیبی همه هستی قربانیان را به تباهی میکشاند. خرافه، ترس، بدبینی، ناامیدی، فردگرایی ناشی از دوره امروز فقر را نه فقط انسانهای بیگناه در زندگی فردی خویش بلکه جنبشهای حق طلبانه که به همین نیروی انسانی باید متکی باشد، خواهد پرداخت.

هیچ چیز محق تر از طلب شکم سیر در جامعه ای که الیت بالای آن در پول و ثروت و رفاهیات لوکس غرق شده اند، نیست. باید شکم سیر را برای خود و کودکان خود طلب کرد. هیچ کجا مناسب تر از جلوی وزارتخانه ها، جلوی ادارات دولتی، در جلوی رستورانهای شیک که بازاریان با مشنری های مسئولان عالیرتبه در چنین ایامی از همیشه گرم تر است، نمی توان سراغ گرفت. غذا را با سربلندی طلب کنید، بصورتشان پرتاب کنید. بگذارید خاطره کودکیان از ما، خاطره پدر و مادری باشد که برای حق خود پای فشرد و رنگ بر رخسار مسئولان حکومتی نماند. بدون این، خاطره سفره های خالی در دوره ای که پست ترین و رسواترین سیاستمداران با مسخره ترین بهانه ها جان سالم بدر بردند، به سادگی پاک نخواهد شد. در مورد شورش گرسنگان زیاد گفته میشود. یک حق طلبی کارگری با افق و خواست روشن بر مراتب راه حرکت های توده ای بزرگ را هموارتر میسازد. قدم اول اتحاد و همبستگی لازم برای

محلّه ایست که اعتراض از آن میبارد، کسی کسی را تنها نمیگذارد، محلّه ای که در آن کسی گرسنه نمیخوابد.

### ما: یاغیان و مصادره کنندگان

دولت از مدتها قبل خود را برای مقابله با شورشهای خیابانی آماده کرده است. دولتی که یک شاهی برای پرداخت بیمه بیکاری و یا افزایش دستمزد ندارد، ارقام نجومی را برای واحدهای ضد شورش و تسلیحات آنها کنار گذاشته است، زندانها آب و جارو شده، متن اطلاعیه مهار

یاغیان در کشوی اول میز آنها آماده است. خنده دار است، میخواهند بعنوان "حفظ نظم" به روی مردم گلوله باز کنند! اگر کسی پرسید "کدام نظم؟"، پاسخ چه خواهد بود!؟ نظمی که برای کارگر و کارکن زیر خط فقر؛ برای بیکار صفر مطلق، برای سرمایه دار جنگل بی قانونی، برای اعتراض کارگری زندان به ارمغان آورده است؟ آن جامعه برای یاغیان این پا و آن پا میکند. یاغیان امروز فهرومانان تاریخ آن جامعه خواهند ماند. ما اتحاد خود را با خونسردی و بر متن روابط اجتماعی میسازیم. هدف ما تحمیل بیمه بیکاری است. اما "متأسفانه" برای تامین نان شب، این خود دولت است که چاره ای بجز یاغی گری باقی نمیگذارد. کسی نمیتواند شروع یک شورش را پیش بینی کند، اما ما میتوانیم محلّه خود را برای در آغوش گرفتن یک شورش برحق "آب و جارو" کنیم.

### ما و کنترل محلات

در محل فعالیت یک شعبه از اتحاد علیه بیکاری طبعا وجود واحد تولیدی با کار کودک قابل تحمل نخواهد بود. نفس ابراز وجود کارگر بمعنای شکستن ترس و کنترل حکومتی و بمعنای سر بر آوردن روحیه مبارزاتی در عرصه های دیر خواهد بود. به همین دلیل هر حرکت کارگری از همان اولین قدمهای خود با مزاحمت و توطئه های انواع دستجات اوباش و باند سیاهی مواجب بگیر روبرو خواهد شد. از مشخصات این دستجات در اختیار داشتن قدرت مانور زیاد در آزار و اذیت مردم و شانه خالی کردن پلیس در خنثی کردن آنهاست. هر حرکت علنی کارگری در ایران ناچارا باید به قدرت دفاع از خود فکر کرده باشد. صرف تجمع کارگران جان به لب رسیده که قبلا اعلام کرده باشند انتر بازی چند چماقدار را تحمل نخواهند کرد، کفایت میکند.



## بیکاری: ده سالی که ایران را لرزاند!

هنوز هم در کتب اقتصاد در توجیه مشقات حاصل از مناسبات سرمایه داری از "دستهای نامرئی بازار" اسم برده میشود. قبل از اینکه کودک پنج ساله یک خانواده کارگری به این حکم بخندد، صف طولانی از صاحب منصبان، از وزرا و وکلا را ردیف میکند که برای بیکاری نقشه میریزند، قانون میاورند و میبرند، فخر میفروشند و با خونسردی در مقابل عواقب خاتمان برانداز آن شانه بالا میاندازند.

هنوز هم رسم است دوره های تاریخی با تحولات معینی اسم گذاری میشود. تحولاتی که زندگی مشترک مردم یک سرزمین را تحت تاثیر قرار میدهند. مشخص کردن چنین دوره هایی و هر گونه نام گذاری آنها همواره با لغزشها و ملاحظات همراه است. هیچ اما و اگر نمیتواند مانع بشود که ده ساله جاری در ایران را "دوره اسارت بیکاری یک ملت" نام نهاد: ده سالی که ایران را لرزاند! کمتر دوره را میتوان در تاریخ دنیا یافت یک پدیده با چنین سرعت و چنین عمقی زندگی مشترک یک ملت را در خود بلعیده باشد. مهر "بیکاری" بر دنیای سیاست و مناسبات طبقاتی، بر کشش و کوشش روزمره، بر باورها و امید و ناامیدی، بر زبان و ادبیات، بر ارزشهای فردی و اجتماعی حاکم بر جامعه ایران شگفت انگیز و غیر قابل انکار است.

هنوز هم در کتب اقتصاد در توجیه مشقات حاصل از مناسبات سرمایه داری از "دستهای نامرئی بازار" اسم برده میشود. قبل از اینکه کودک پنج ساله یک خانواده کارگری به این حکم بخندد، صف طولانی از صاحب منصبان، از وزرا و وکلا را ردیف میکند که برای بیکاری نقشه میریزند، قانون میاورند و میبرند، فخر میفروشند و با خونسردی در مقابل عواقب خاتمان برانداز آن شانه بالا میاندازند. این دهه برای آیندگان تاریخی است که سیمای سیاسی ایران از پلاتفرم دولتها و ارگانهای حکومتی تا تصویر مشترک عمومی مردم از خوشبختی به یکباره از هر گونه بلند پروازی تهی شده و به کف خیابانها سقوط میکند: یک شغل و نه بیشتر!

بیکاری برای بورژوازی در طول تاریخ فرصتی بوده که در جنگ زرگری میان احزاب درون خانوادگی در راه خواستهای طبقه کارگر سنگ اندازی کنند. گفته میشود بورژوازی از پدیده بیکاری برای خود یک نعمت میسازد. اینجا باید گفت "بیکاری" برای بورژوازی در ایران یک "معجزه" بوده است. در تاریخ سیاسی سی سال اخیر آن جامعه و در دل یک کشمکش حاد و بلاوقفه و چه بسا خونین در میان بالایی ها، اما یک وحدت نظر در میان بورژوازی ایران نضج پیدا کرده است. این وحدت نظر حول باز سازی اقتصادی ایران است که به آن عقلانی سازی نیروی کار نام داده اند و بیکار سازی هسته اصلی آن را شکل داده است. تاریخ مدرن ایران،

درست از فردای انقلاب سال 57 در زیر سایه "بیکاری چیست؟ و راه حل آن کدام است؟" شکل گرفت. در آن جامعه از تندروان تا اصلاح طلبان، از رفسنجانی تا احمدی نژاد، از سبزه ها تا



طایفه شریعتمداری، از آیت الله ها تا تکنوکراتها خرخره همدیگر را جویده اند؛ در عین حال هر یک به سهم خود در شکل گیری یک صف قدرتمند بورژوازی حول پاسخ مشترک به این سوال زیر بغل همدیگر را گرفته اند. آن روزی که "کارفرما هر وقت عشقش کشید، بتواند دم کارگر را بگیرد و بباندازد بیرون" رویای مشترک بورژوازی ایران است. تک تک کلمات این پلاتفرم را بخاطر بسپارید! ساختار لمپنانه این تقصیر کسی نیست. محترم ترین مقامات حکومت کارگران بیکار را "علاف" و تن پرور و مفت خور نامیده اند. در بندهای بعدی باید از اختیارات کارفرما گفت که هر وقت عشقش کشید دستمزد بپردازد، هر وقت عشقش کشید قوه قضائیه را شلاق بدست به جان کارگران اخراجی بباندازد. یک پلاتفرم، یک معجزه که بر متن یک لجنزار آنرا شکل دادند.

"احزاب و دولتهای بورژوازی را نه بر اساس ادعاها بلکه بر اساس پراکتیک و نتیجه عملی سیاستهایشان باید قضاوت کرد." مارکس در اثبات این حکم و آگاه سازی کارگران پیچیدگی زیادی را پشت سر گذاشت. تجربه زنده کارگر ایران گواه طبقه بورژوا است که در عمل بیکاری را سازمان داده است. "مشکل" این دولت در اینستکه با چه زبانی باید این مردم را متوجه کند که قرار نیست بیکاری حل شود. مشکل در اینستکه حرفهای "صادقانه" و روشن حکومت بخرج کارگر جامعه نمی رود و حاضر نیست دست از توهم خودساخته خویش بردارد.

### نسل بیکاری

سیاستهای بیکار سازی، تعطیلی مراکز تولیدی و اخراج و تعدیل نیروی کار که از زمان ریاست جمهوری رفسنجانی شروع شده بود در طول ریاست جمهوری خاتمی به پایان خود نزدیک شد. در دنیای پر از دعوی درون جناحی اما همزمان یکی پس از دیگری در یک پلاتفرم مشترک با سرعت سرسام آور از مصوبات و پروژه های تاریخ ساز یکی پس از دیگری قوانین از هر نشانی از امنیت شغلی کارگران پاک میشود. این دوره را باید دوره حراج حقوق و حرمت و ارزشهای فردی و اجتماعی طبقه کارگر و کل جامعه دانست. قانون کار، حاصل سالها مبارزه به یکباره دود شده و به هوا می رود. دستمزد، امنیت شغلی، بیمه ها، مقررات نازل بر ساعات و شرایط کار؛ در یک گانگستر بیسم آشکار تاراج میگردد. صفحات روزنامه ها در میان تلنباری از بازی دلک مابانه ارقام و منحنی های بغایت پوچ و مسخره هر روز میتواند، هر بخشی از زندگی شهروندان را با مخاطره روبرو سازند. این دوره، دوره رکود و بحران و کسر بودجه است، اما سهم بی سابقه ای از خزانه عمومی به جیب ورشکستگی و ورشکسته ها می رود. این دوره سال پس از سال شعار نظم و صرفه جویی برافراشته میشود تا ساختار دولت رسماً با فساد و ارتشاء در تنیده گردد. این دوره ای است که بخش عظیم طبقه کارگر بیشتر و بیشتر کار میکند و با هر گام تعداد بیشتری از همین طبقه به کام بیکاری و تباهی فرو می رود. سه محور اصلی در حمله مستقیم به معیشت طبقه کارگر در این دوره به اوج خود میرسد.

اول، دستمزدهای پرداخت نشده: ساکنین خطه ایران شانس آورده اند که بنا به روایت پروردگار

بنا به تعریف ادیان ابراهیمی پوچ و من درآوردی است، در غیر اینصورت با کوچکترین اثری از یک خداوند عادل، خداوندی که در همین دنیا میتواند بر علیه بندگان گنه کار به غضب درآید، میبایست خاک ایران به توبره کشیده شده باشد. دستمزدهای عقب افتاده داستان ملت لعنت خورده ای است که در آن از یک طرف حاصل کار و عرق جبین توده عظیمی با یک "نُچ" رسماً، علناً و قانوناً به جیب زده می شد (و میشود) و از طرف دیگر قربانیانش و توده عظیم ناظر جز تماشا

و سر تکان دادن کاری نکردند! آیندگان در تاریخ این دوره از عدم اثری از به آتش کشیدن مسجد و منبر و وزارت کار و ساختمان خانه کارگر انگشت بدهان خواهند ماند. هیچ اداره دولتی مسئولیت ثبت این دزدی و جنایت را بعهده نداشت و ندارد. هیچ مرجع قانونی و هیچ بند قانونی برای ثبت شکایات کارگران هرگز معین نگردید.

**دوم، پروژه های کار آفرینی:** این پدیده چیزی جز وادار ساختن یک جویای کار به کار مجانی نیست. جلوه حکم "دولت در خدمت منافع طبقه بورژوا" در قالب این پدیده به زمخت ترین و زنده ترین شکل خود بروز پیدا میکند. حتی برای یک عضو طبقه کارگر و دشمن حکومت سرمایه طرف شدن با وزیر کار در این هیبت "کسر شان" باید باشد! مطابق این طرح وزارت کار راسا با زور و با گرو گرفتن نان، یقه جویای کار نگون بخت را گرفته بدست کارفرما می سپارد، وزارت کار نظارت بر کیفیت کار و اساسا مجانی بودن آنرا راسا به انجام میرساند. وزارت کار رسماً پیشرفتی "و عده استخدام در پایان پروسه" را بعهده میگیرد. و هر چند یکبار وزیر کار با نیش تا بناگوش باز برای خود و کارفرمایان بخاطر ایحاد فرصتهای شغلی طلب دعای طول عمر میکند. بر مبنای آمار دوایر کار آفرینی وزارت کار در استانهای مختلف سالانه قریب یک میلیون نفر در قالب این طرح بکار گرفته میشوند.

**سوم، اختگی بیمه بیکاری:** سال 1393 را میتوان سال پرتاب طرح بیمه بیکاری به سطل آشغال نامید. در آخرین ماههای ریاست جمهوری احمدی نژاد با حکم شورای نگهبان سقف پرداخت بیمه بیکاری بر اساس میزان پیش بینی شده در بودجه سالانه پرونده فکاهیات بیمه بیکاری در ایران بسته شد. با فرض اینکه همه مشمولین واقعا کارگر باشند کل تعداد دریافت کنندگان بیمه بیکاری از 230 هزار نفر فراتر نرفته است. وزیر کار هفته قبل آخرین آمار را 170 هزار نفر اعلام کرد. این رقم دربر گیرنده کمتر از 1 درصد کل بیکاران مطابق محاسبات دولتی است.

### دوره ای که بورژوازی ایران خود را کشف کرد!

سه دهه اخیر و بخصوص دهه اخیر را باید بهترین و پر جوش ترین دوره های تولید در تاریخ ایران محسوب کرد. در طی این سالها اساسا به یمن بیکاری و بی پناهی مطلق طبقه کارگر یک دور جدید از تولید در ایران براه افتاد. این دوره را باید از سیاه ترین فصول تاریخ سرمایه در ایران و جهان ثبت نمود. در این دوره نیروی کار تقریباً مجانی کارگر ایران و چهار میلیون کارگر افغانی در مشت سرمایه دار ایران قرار گرفت. مهمترین مشخصه این دوره نامحدود بودن نیروی کار در دسترس کارفرمایان است. میلیونها، ده میلیون، بیست میلیون، سی میلیون، چهل میلیون، زن یا مرد، کودک، با هر دستمزدی و یا بدون دستمزد، بدون هیچ حفاظی در اختیار کارفرمایان بوده است. در تاریخ توحش سرمایه نام ایران بعنوان خطه ای که در آن کشتن کارگر در محل کار بلامانع است، جاودانه خواهد ماند.

بناگاهان تاریخ به عقب برگشت و "صنایع" فراموش شده رونق تازه پیدا کرد. بدون نیاز به یک چهار دیواری، بدون نیاز به بیل و کلنگ، بدون نیاز به یک کاغذ پاره قراردادی، بدون نیاز حتی به وعده دستمزد؛ میلیونها کارگر به جان معادن کار افتاده، گیاهان بیابانها، به جان آتشالدانی ها انداختند. مرگ، مرگ بر اثر بیکاری و گرسنگی محرک رونق "صنایعی" گردید که سود سرشاری را نصیب نسل جدید سرمایه داران ایران ساخت. مطابق محاسبات اداره آمار هر کس با دو ساعت کار در طول دو هفته گذشته، شاغل محسوب میشود! حق با اداره آمار است. شرایط کاری یک کارگر در ایران همینقدر مستقیم و تنگاتنگ با بیکاری گره خورده است.

نساجی ها و قالی بافی ها هر یک با یک تا دو میلیون کارگر باید به مثابه تقاطع میان دو پدیده مرگبار، از یک طرف بیکاری و از طرف دیگر کار شاقه، و بعنوان شاخص این دوره شکفتگی بورژوازی ایران ثبت کرد. از دهه دوم حکومت جمهوری اسلامی احیای نساجی ها با کمک مستقیم دولتی دهها هزار کارفرمای جدید در ایران متولد شد. آنچه که در ابتدا پروژه بازسازی صنایع ملی اسم گرفت خیلی سریع پرده از یک کلاشی مرگبار برداشت. در حالی که موج تجمع کارگرانی که با ماهها و سالها دستمزد پرداخت نشده با گارد ویژه سرکوب گلاویز بود؛ کارفرمایان از فرش زمینهای کارخانه های مربوطه "پول مفت پارو کردند". این عبارت سر زبانها گویا است. اما پرونده این کلاشی بزرگ را باید با رسوایی تمام عیار همه کسانی که در سوگواری و رشکستگی نساجی ها دال بر "ناتوانی دولت در سازمان دادن اقتصاد" و "ایجاد فرصت های شغلی واقعی" در بوق کردند، بهم گره زد.

عبارات مشعشع ذکر شده ستون فقرت فکری حاکم بر جامعه را نمایش میگذارد که هرگز نتوانست از زاویه استعمار کارگران در لابلای چرخ دنده های ماشین های ریسندگی خواهان تعطیلی فوری این مسخره بازی گانگستری گردد.

وضعیت صنعت فرشبافی از این بدتر است. با این تفاوت که این صنعت بر دوش یک میلیون انسان کماکان در گردش است. بکارگیری عبارت "صنعت" در تولیدات فرشهای دستباف یک طنز تاریخی است. "صنعت" با یک طنین مثبت به استفاده از ماشین و کاهش درد و فرسودگی کارگران وجه تشابهی با تولیدات فرش که دقیقا به سیاق هزار سال پیش کار کودک و پشتهای خمیده را میطلبد، ندارد. دشمنی بورژوازی ایرانی با بیمه بیکاری کاملا بجاست. با پیدا شدن کوچکترین اثری از بیمه بیکاری کل این "صنایع" دود شده و به هوا میرود. تار و پود این "صنعت" بوی خون میدهد. عشق مردم به این "صنعت" بیمار گونه است. چگونه میتوان بر شرایط دهشتناک نهفته بر تک تک بندهای این تولیدات چشم پوشید؟ به آتش کشیدن بیغوله های فرش بافی نشانه خوبی از اراده انسانها برای حکمرانی وجدان انسانی در آن جامعه است.

### نسل بی کار و بی افق

امار دقیقی از میزان بیکاری در ایران در دست نیست. بعضا به دلیل انواع مشاغل موقت و سیال تشخیص این کار دشوار است. اما عبارات "سیل و سونامی"، "غول" و یا امثال آن گواه یک بیکاری دست کم پنج تا هفت میلیون نفری و اساسا جوانان است. هیچ افقی برای اشتغال این جمعیت در دست نبوده و حتی در بهترین و خوشبینانه ترین روندهای سرمایه جهانی و داخلی وضعیت از همین قرار خواهد ماند. این جمعیت، این نسل و بیکاری آنها مهر ویژه خود را بر تحولات آن جامعه زده است. مشخصات این نسل چیست و کدام روندها را پیش روی جامعه قرار داده و میدهند باید مشغله طبقه کارگر تبدیل شود.

**اول:** بخش اصلی بیکاران نسل فعلی از تجربه کاری تا چه رسد به تجربه مبارزاتی کارگری برخوردار نیستند. حتی تماس و یا شرکت در شبکه های اعتراضی کارگری نیز در میان آنها به سختی قابل مشاهده است.

**دوم:** این نسل بشدت زبانه است. این جنبه به معنای نقاط قوت ویژه ای برای مبارزه طبقه کارگر است بخشا به دلیل ابعاد وسیع زنان در ترکیب جمعیتی آن و مهمتر اینکه بخش اصلی این زنان با افکار و انتظارات برابری طلبانه از قبل تحصیلات و تجربه کاری را با خود دارند.

**سوم:** این نسل جنگ خود را با جمهوری اسلامی هنوز شروع نکرده است. ترسی که در دل نسل های پیشین بر اثر سرکوب گسترده جنبش کارگری توسط حکومت لانه کرده است، در مورد این کارگران میدان عمل بسیار محدودتری دارد. حدس و گمان درباره آینده، و نتیجه تخمیر فکری و مبارزاتی این نسل هنوز زود است.

### ده سال پیش رو: باز هم بیکاری و پایان سانتیمانثال طبقاتی

بقول مارکس انقلابات پرولتری "... دشمن خود را گویی فقط برای آن بر زمین میگویند که از زمین نیروی تازه بگیرد و بار دیگر غول آسا علیه آنها قد برافرازد، در برابر هیولای مبهم هدفهای خویش آنقدر پس مینشینند تا سرانجام وضعی پدید آید که هر گونه راه بازگشت آنها را قطع کند..." این توصیف مارکس از انقلابات کارگری قرن نوزدهم است، اما شرح حال طبقه کارگر ایران در مقابل پدیده بیکاری است. غول بیکاری همه شیره توانایی و ظرفیتهای سازندگی یک طبقه را مکیده است.

هیولای بیکاری مگر چقدر میتواند قد بر افرازد؟ بازار میلیونی کار کودکان و تن فروشی و جان کندن خانوادگی بجای خود، مگر بازار دیگری جز فروش کلیه و خون و مغز استخوان هم میتواند آزمایش شود؟! طبقه کارگر در ایران در در مقابله با مصیبت بیکاری و در مقابل یک بورژوای هار با توسل به همه ذخایر توهم از "تولید ملی" تا "برجام" برای خود وقت خریده است. بعد از بازار گسترده "نذر و دعای بیکاری" و بعد از نسخه مناطق آزاد صنعتی، آیا توهم دیگری باقی است که طبقه کارگر بتواند با توسل به آن از نبرد تعیین کننده پس بنشیند؟

بیکاری یک هیولاست. جلوی چشمان همه است. رژه قربانیانش در مقابل پنجره ها پایان ندارد. عوارض آن خروار خروار از در و دیوار میبارد. زمانیکه در همسایگی، در سر هر چهار راه، با چرخاندن سر آدم های زنده و سرگذشت آنها در مقابل همگان قرار دارد، زمانیکه عاملین بیکاری خود در انعکاس این واقعیت در رسانه ها پیش افتاده اند، افشاگری دیگر از معنا تهی میشود.

مبارزه بر علیه بیکاری باید بر یک نقد بی پروا، تعرضی و طبقاتی کارگری در سطح کل جامعه متکی باشد. "بیکاری" بنا به تعبیر بورژوایی جامعه و حتی خود طبقه کارگر را کور و فلج کرده است. کار با مفهوم کارگری آن بعنوان ابزار شراکت انسانها در سازندگی و نه اسباب سودجویی

سرمایه دار باید بجای سموم ضد کارگری فعلی قرار بگیرد. بدون یک افق سوسیالیستی مبارزه بر سر بیکاری به هیچ جا نمیرسد. بیکاری از صد سال پیش در دنیای حاضر حتی در چهارچوب جامعه سرمایه داری قابل حل بوده است. صد سال پیش در روسیه، هفتاد سال پیش در کشورهای اروپایی با بیمه بیکاری زندگی یک ملت یکباره از لجن زار مشابه ایران نجات داده شد. کاهش ساعت کار، دستمزد کافی و بیمه بیکاری بمتابه خواستههای فوری باید با الترناتیو حکومت کارگری برای حل فوری مساله بیکاری همه گیر شود.

اتحاد کارگران شاغل و بیکار برای به کرسی نشاندن بیمه بیکاری مهمترین لازمه پیشرفت کارگران در این زمینه است. اما همزمان باید دو سوال مهم طبقه کارگر جهانی را در میان طبقه کارگر ایران زنده کرد: تشکل یابی کارگران بیکار و بعلاوه اهرمهای فشار بیکاران بر دولت. نشریه علیه بیکاری تلاشی در جهت پاسخ به این دو سوال است.

سالهای آتی دیگر نمیتواند جای "طلب حمایت قشر زحمتکش از حکومت مستضعفان پناه" و یا "افشای" فقر مردم فقیر و زحمتکش با پرونده کلفت کار و بعد بیکاری باشد. سانتی مالیسم روشنفکر طبقه بالا و وعده های پوچ در مقابل طبقه کارگر در زمینه بیکاری بالاخره باید جواب قاطع بگیرد.

اوت 2016

## بیکاری، طبقه کارگر و افق پیروزی علیه بیکاری

پیروزی بر بیکاری به چه معنا است؟  
 طبقه کارگر و تعیین تکلیف اجتناب ناپذیر  
 طبقه کارگر برای حفظ اشتغال، بیکار با شمشیر چوبین!  
 "انتظار بی جا": کارگران شاغل و مبارزه علیه بیکاری  
 و باز هم "انتظار بیجا": کارگران بیکار و مبارزه علیه بیکاری  
 "انقلابات معوقه" و دو قورت و نیم باقی از طبقه کارگر!  
 مبارزات اقتصادی طبقه کارگر خود انقلاب است  
 شیپور از دهان گشاد: خیابان و گرسنگان!

### طبقه کارگر، بیکاری و افق جلو روی جامعه

مقدمه

طبقه کارگر در ایران در مقابل پدیده بیکاری بدون افق، بدون سنت، بدون روشهای مبارزاتی و بدون سازمان کاملاً سپر انداخته است. این در حالی است که بورژوازی تمام ظرفیتهای زرادخانه طبقاتی خود را برای در هم کوبیدن هر گونه سنگر دفاعی کارگران از پیش نشانه گرفته است. یک جنبش قدرتمند علیه بیکاری و اساساً با تکیه به نیروی بخش بیکار طبقه کارگر میتواند پا بگیرد و حول پرچم بیمه بیکاری به پیروزی برسد. این جنبش، این افق، پیروزی و سوالات پیش روی آن از رگه های اصلی پیکارهای کارگری و مارکسیستی جهان امروز بخصوص در صد سال اخیر بوده است. در یک نگاه به پلاتفرم و مشغله های اعتراضی در میان جریانات و فعالین چپ و رهبران عملی و همچنین در مرور چند و چون اعتراضات کارگری حکایت از بیگانگی مطلق طبقه کارگر در ایران از این رگه جهانی دارد. در حالیکه پدیده بیکاری موجودیت فیزیکی، سیاسی و اجتماعی طبقه کارگر را با فرودستی و تباهی توأم ساخته است این بیگانگی و بخصوص در بررسی دلایل عینی آن غیر قابل توجیه است. حرف حساب این نوشته، در ادامه پلاتفرم "علیه بیکاری" در این خلاصه میشود که بدون پرچم روشن و مبارزه مشخص بر سر "بیمه بیکاری برای همه افراد آماده به کار" سیلاب اعتراضات کارگران نیشکر از تکرار بدون حاصل فراتر نخواهد رفت؛ شورشهای گرسنگان با همه حقانیت بی چون و چرای خود، در تقویت صف طبقاتی کارگری عاجز میماند؛ و همچنان صف پر خبر و مالامال از اعتراض طبقه کارگر در ایران هر چه بیشتر در دست و پنجه با تباهی و تفرقه در جا میزند.

### طبقه کارگر و تعیین تکلیف اجتناب ناپذیر

در متون و برنامه جریانهای چپ و کارگری در ایران به فراوانی میتوان اسناد و احکامی را سراغ گرفت که در آن پیروزی در مبارزه علیه بیکاری در گرو مبارزه مشترک کارگران شاغل

و بیکار شناخته میشود. این حکم بختکی است که بر دست و پای فعالین کارگری سنگینی کرده و شکل گیری نطفه های هر حرکت و چشم اندازی برای غلبه بر پراکندگی مهلک موجود را بشدت تضعیف میکند. استدلال حول بطلت و بی پایگی این حکم نقطه آغاز این نوشته است.

شکی نیست که مبارزه علیه بیکاری یک مبارزه مرکب و چند وجهی است، شکی نیست که نقش فعال مبارزاتی بخش شاغل طبقه در آن عرصه حیاتی است، اما به همان اندازه حواله به ابهامات کلی جز مجال برای بالا دستی طبقه بورژوا نبوده و نمیتواند باشد. آیا کسی میداند چگونه و چه زمانی کولبری و کار کودکان به لیست قابل قبول راههای امرار معاش طبقه کارگر در ایران اضافه شد؟ بورژوازی حاکم در ایران در ورای هر گستاخی در صحن مجلس با دم زدن از "حق فروش اعضای بدن" خر طبقاتی خود را رانده و مستقیماً منت تامین معاش را بر سر طبقه کارگر گذاشته است. این یک عقب نشینی ناگوار و یک ضایعه غیر قابل چشم پوشی در صف کارگری تقابل طبقاتی در عرصه و در زمان سرنوشت ساز آن در ایران است. طبقه کارگر در ایران باید در مقابل این عقب نشینی کمر راست کند. بیمه بیکاری، و همه ملزومات ایدئولوژیک و بسیج و سازماندهی کل صفوف طبقه این مبارزه، راهی است که منافع طبقاتی کارگری را نه فقط در مقابل دشمنان امروز بلکه، مهمتر از آن، در مقابل سم صف رنگارنگ "دوستان" ضد رژیم و ناسیونالیست این طبقه میتواند تضمین کند.

### پیروزی بر بیکاری به چه معنا است؟

بیکاری ریشه در موجودیت نظام سرمایه داری دارد، و ارتش ذخیره کار جزء لایتجزای کارکرد تولید کاپیتالیستی است. در مجلات الیت فکری طبقه بورژوا جایی که در دفاع ابرومند از سیستم اقتصادی محلی از اعراب دارد، از بیان لزوم درصد معینی از بیکاری و ضرورت آن در بالانس قیمت نیروی کار گریزی ندارند. ابروی کذایی مدافعان بورژوازی ما تا آنجا قد میدهد که سرمایه و سود او جزو نعمات زندگی کارگر به حساب آورده میشود؛ که

اولاً، تا شاغل است باید توقعات خود را با سود مطلوب کارفرما رصد کند،

ثانیاً، در زمان جستجوی کار باندازه کافی در لگد زدن به شاغلین از خود مایه بگذارد. این در واقع نه برده داری بلکه یک توحش بمراتب سازمان یافته تر است که در قالب کار مزدی در اساس خود نان شب کارگر را به گرو میگیرد تا او را وادار به تمکین در مقابل مصالح سود جویانه سرمایه نماید. رابطه کار مزدی تعطیل بردار نیست، با سابقه کار و با همه فداکاری کارگر تخفیف پیدا نمیکند. کارگر بنا به قاعده در آستانه هر شیفت کاری، در هر نوبت دریافت دستمزد، از طرف کارفرما، بر اساس ترازنامه سود سرمایه، از زاویه منحنی های بازار سهام و از هزار زاویه دیگری که عشق سرمایه دار ما برای تثبیت بساط بهره کشی خویش بکشد، ناچاراً باید تکلیف تازه ای برای دستمزد و زندگی و توقعات خود بیاندیشد. طبقه کارگر در نخستین بارقه پیروزی خود بیکاری را با کل نظام مبتنی بر سرمایه به گور میسپارد. هیچ منفعتی و هیچ مصلحتی در بزک و حک و اصلاح و تداوم نسخه ملایم پدیده

بیکاری برای طبقه کارگر قابل تصور نیست. بعلاوه برای بسیج نیروی لازم برای غلبه بر نکبت سرمایه چاره ای جز مقابله فوری و بلافاصله با پدیده بیکاری ندارد، این مقابله نمیتواند سوسیالیستی نباشد. همه زیبایی خواست بیمه بیکاری در زیر سوال بردن همین امروز نفس حاکمیت سرمایه و مشخصاً در جلوه های تند سوسیالیستی آن است. مطلوبیت خواست بیمه

بیکاری در استراتژی مبارزه طبقه کارگر بر علیه کل نظام مبتنی بر سرمایه را میتوان در رؤس زیر خلاصه نمود:

- در قدرت بسیج آن (مردم زحمتکش، معلمان و کارمندان جزء)
- در سهیم کردن همه بخش های طبقه (زنان خانه دار و بازنشستگان)
- باز کردن جبهه های تازه تر علاوه بر کارخانه (محلات، نقاط حساس شهر، اماکن دولتی)
- میدان دادن به حقانیت اشکال دیگر تقابل با بورژوازی علاوه بر اعتصاب در کارخانه (مصادره و اشغال اماکن و مسکنهای خالی)
- طبقه کارگر ایران میتواند به تجربه غنی هم طبقه ای های خود در این مسیر متکی گردد

### طبقه کارگر برای حفظ اشتغال، بیکار با شمشیر چوبین!

زمانی در تاریخ نظام سرمایه داری را میتوان سراغ گرفت که بیکاری یک بلیه و بد بیاری به شمار میامد، موقت و گذرا تداعی میگشت. هر عضو طبقه کارگر میتوانست روی یافتن یک شغل و تامین زندگی از این مجرا حساب کند. ماشینیزه شدن تولید، کارگران را به کسب مهارت و تحصیلات معطوف ساخت و دست کم در کوتاه مدت زیر پای کارگر را در یافتن و تداوم اشتغال محکم تر میساخت، و در نتیجه کارگر را در کشمکش با کارفرما در موقعیت بهتر قرار میداد. بحران بزرگ دهه 1920 امریکا آغازگر دورانی است که بیکاری به اصل، و اشتغال به دوران اقبال زندگی کارگر تبدیل شده است. رونق بعد از جنگ جهانی دوم یک استثنا و در متن یک سده از تشدید روند بیکاری در صفوف طبقه کارگر در ابعاد جهانی است. پیشرفت عظیم صنعتی و تحولات شگرف تکنولوژیک، رشد امپریالیستی تولید سرمایه داری، قدر قدرتی امریکا و غرب در استحکام و ثبات کمربندهای طبقه کارگر سوپر ارزان و مهمتر از همه شکل گیری یک بازار واحد جهانی تولید سرمایه داری مناسبات و کشمکشهای طبقاتی کارگران با بورژوازی را از اساس دگرگون کرده است. در ماحصل تحولاتی که هر یک نیاز به بررسی مفصل جداگانه دارد، در تفاوت اساسی با دوره پرولتاریای متشکل و متحد که میتوانست با توقف چرخ تولید و گرو گرفتن منافع کارفرما خواستهای خود را تحمیل کند، رابطه کارگر با تولید و ابزارهای تحمیل خواستهای او به سرمایه از اساس دگرگون شده است.

طنز تلخ در موقعیت امروز طبقه در ایران آنجاست که طبقه کارگر در ابعادی خیره کننده درگیر تولید است، ثروت عظیم حاصل کارگر شیشه عمر طبقه بورژوازی را در دست کارگران قرار داده است؛ اما در عین حال ابعاد بی دفاعی طبقه کارگر در مقابل تعرضات گستاخانه و بیرحمانه بورژوازی غیر قابل توجیه است.

بیکاری پاشنه آشیل طبقه کارگر، میلیونها کارگر شاغل و اساسا در بخشهای صنعتی را در

معرض جولان بیرحمانه بورژوازی قرار داده است و سالهای سال است که طبقه کارگر در زمین بازی دشمنان خود با شعار حفظ اشتغال از موضع بازنده مبارزه میکند. داستان نساجی ها، نیشکر هفت تپه، معادن البرز، معادن طلا، نوب آهن اردبیل و بسیاری از مراکز مشابه داستان

مبارزه از قبل محکوم به شکست کارگرانی است که مدیریت را برای اثبات با صرفه بودن چرخش کار کارخانه بر اساس دستمزدها و شرایط نازل کار به همورد طلبیدند!



"انتظار بی جا": کارگران شاغل و مبارزه علیه بیکاری

نا گفته پیداست که هیچ چیز بر حق تر از اصرار کارگر بر علیه اخراج نیست. اخراج کارگر اوج توحش نهفته در رابطه کار مزدی است که در آن صرفا بر اساس به صرفه نبودن کار دست کارگر مربوطه از تامین زندگی کوتاه میشود. برگه پایان خدمت کارگزینی کارخانه اعلام پایان دستمزد، اعلام پا در هوا شدن بیمه ها، اعلام بلاتکلیفی تحصیل کودکان، اعلام بی اعتباری قرارداد اجاره خانه و شیپور آغاز دربردی کارگر مربوطه در جستجوی کار است. این به معنای شروع دوباره زندگی، شروع دوباره سابقه کار و شروع دوباره دستمزدها از صفر است. همانگونه که قانون و دولت مسئولیت تامین امنیت زندگی کارگران در مقابل دزدی و سرگردنه بگیری را بعهده دارد، همانگونه که دولت در مقابل دفاع از اموال کارخانه در مقابل خسارات ناشی از اعتصاب کارگری از هیچ اقدامی، محاکمه و مجازات و لشکر کشی کوناهی بخرج نمیدهد، کارگران صد بار بیشتر حق دارند دولت را مسئول حفاظت از حرمت و زندگی خود در مقابل اخراج و مخاطرات آن بحساب بیاورند.

اخراج یک جنایت است. اما مبارزه با اخراج اساسا نه با از جان گذشتگی کارگران در مقابله با کارفرما و دولت و دریای امکانات آنها بلکه در خنثی کردن اثرات مخرب پایان اشتغال برای کارگران نهفته است، و از طرف دیگر مبارزه با اخراج از کانال بستن دست کارفرما در استخدام کارگر تازه میگردد. درست بر همین منطق سد دفاعی کارگران در حفاظت از حق اعتصاب و تضمین پیروزی اعتصابات بر جلوگیری از بکارگیری اعتصاب شکن ها استوار است. در مقابل بیکار سازی، در مقابل بهره گیری کارفرما از فشار ارتش ذخیره بیکاران، نقش تامین بیمه بیکاری برای کارگران بیکار پر واضح است، اما مهمترین عرصه مبارزه علیه بیکاری و اثرات مهلک آن برای کارگران شاغل مبارزه برای کاهش ساعات کار است. تجربه سه دهه اخیر مبارزات کارگری در ایران به وضوح گواه آن است که اضافه کاری و کار بیشتر جز فرسودگی و تلنباری از مصائب گوناگون نتیجه دیگری به همراه نداشته است. بالا بردن سطح زندگی کارگران تنها در گرو مبارزه مستقیم برای افزایش دستمزدها است. به همین سیاق در زمینه بیکاری نیز توکل به هر گونه راه حل فردی یک سم است. طبقه کارگر جز مبارزه و جز مبارزه متحد، و در زمینه بیکاری چاره ای جز پایان رقابت میان کارگران بیکار و شاغل ندارد. مبارزه برای کاهش ساعت کار، به جای رقابت میان صفوف کارگران، فشار را متوجه کارفرما میسازد که برای تولید چاره ای جز استخدام کارگران تازه نداشته باشد. آیا این یک وعظ بی جا از طرف یک شکم سیر در مقابل درماندگی یک خانواده کارگری نیست؟ آیا انتظار بی جا از یک کارگر شاغل نیست که در وانفسای دستمزدها و در مقابل فشار فوری زندگی چشم بر احتیاجات خود ببندد و تازه برای دفاع از همکاران بیکار با کارفرما دربیافتد و اضافه کاری نکند؟

سوالات ذکر شده، هستند، و باید پاسخ بگیرند. اما تک تک آنها قبل از اینکه یک سوال باشند، یک حکم، یک پیشداوری، قضاوت را با خود یدک میکنند. اینها سوالاتی است که از در و دیوار در مقابل یک فعال کارگری میبارد در حقیقت ابهامات و ناباوری است که دست و پای مبارزه کارگری را میبندد. به این "سوالات" و تحت عنوان "مبارزه اقتصادی طبقه کارگر" در ادامه نوشته بطور مجزا باز خواهم گشت. اما هنوز باید جنبه های دیگری از این دست سوالات را شناخت.

**و باز هم "انتظار بیجا": کارگران بیکار و مبارزه علیه بیکاری**

چاره یک کارگر و خانواده کارگری در اوج مصائب ناشی از بیکاری نمیتواند پیدا کردن یک شغل باشد. وصله پینه این ماه به ماه بعد، شغل و درآمدهای موقت، تامین زندگی نیست، بر باد دادن زندگی است. کیست که این را نداند؟ همه کثافت نظام سرمایه مبتنی بر کار مزدی در وادار کردن کارگر به راه چاره فردی در مقابل پدیده های عظیم اقتصادی و اجتماعی است. بیکاری روی دیگر سکه "نعمتی" است که سرمایه به کارگر "اعطا" میکند. تن ندادن کارگر بیکار به هر شغل و تسلیم نشدن به خفت دامن زدن به تفرقه و پاسداری از منافع دراز مدت تر و عمومی تر کل طبقه دقیقاً و تنها چاره یک کارگر و خانواده کارگری در غلبه بر مصائب جاری آنها است. به حکم یک قرن مبارزه و چاره جویی طبقه کارگر جهانی مبارزه برای تحمیل بیمه بیکاری موثرترین و فوری ترین پاسخ طبقه کارگر در مقابل بیکاری و در عین حال موثرترین ابزار حفظ وحدت طبقاتی- مبارزاتی کارگران در مقابل کل بورژوازی است. آیا "فراخوان برای مبارزه برای بیمه بیکاری" یک و عظمی جا از طرف یک شکم سیر در مقابل در ماندگی یک خانواده کارگری نیست؟ آیا و عظمی جا و از نوع "کنار گود" نیست که از کارگران انتظار داشت کودکان خود را به کار نسیارند؟ از کولبری بپرهیزند؟ منافع آتی طبقه را بر ضرورت های فوری زندگی ترجیح دهند؟

**"انقلابات معوقه" و دو قورت و نیم باقی از طبقه کارگر!**

جامعه ایران از تنفر و بیزاری از جمهوری اسلامی اشباع است. هر روز با انتشار روزنامه های صبح، و با انعکاس بی وقفه خبر فجایع و نارضایتی و اعتراض، رژه الترناتیوهای جایگزینی از سر گرفته میشود. حجم عظیم گزارشات و بیانیه و فراخوان جریانات سیاسی ایران معاصر رو به کارگر جامعه دارد. دیدنی است که جملگی احزاب ناسیونالیستی رسماً راست نیز مگافون درد و محرومیت کارگر در جامعه شده اند. اما دقت زیادی لازم نیست که متوجه طعنه و تشر بر علیه طبقه کارگر در میان این صف بود. مخرج مشترک اصلی ضد رژیمیم بخش عظیم این جریانات در سوگند از راه رسیدن لحظه موعود سرنگونی و تلاش رقت انگیز برای یافتن فرمول بندی جدید دال بر "این تو بمیری از آن تو بمیری های قبلی نیست" خلاصه میشود، کافی است به بیقراری و فراخوان پر شور جملگی این جریانات برای شورش و عصیان کارگران گرسنه و جان به لب رسیده دقت بخرج داد.

ظاهراً سرنگونی طلبی (در عبارت دقیق تر همان "رژیم پنج") بر صف اپوزسیون غلبه دارد، ولی کسی هست بپرسد چرا با هر قدم بریدن از همکاری و توهم پراکنی نسبت به رژیم؛ چرا با هر پوست لیبرال و دمکرات شدن که می اندازند؛ چرا به ازاء هر روز از خفه خون "امید سبز" که میگذرد؛ چرا با خاموشی کور سوی امید به رفسنجانی؛ چرا به ازاء هر مورد از فرو رفتن در منجلاب "رهایی" از کانال جنگ و محاصره اقتصادی امریکا؛ هر روز نسبت به کارگر در آن جامعه طلبکارتر از آب در میانند؟ آیا واقعا بطریق اولی در قیاس با سوالات قبل تر در همین نوشته، انتظار جانفشانی یک کارگر در همهمه یک تظاهرات خیابانی خودجوش و عصیانی، بخوبی مشت کارگر پناهی ریاکارانه این جریانات را باز نمیکند؟

نسخه ضد رژیمی یک فضا در دنیای سیاست در ایران نیست، این یک پلاتفرم سیاسی فکر شده و منسجم و پرچم نمایانگر خودآگاهی بورژوازی و سیر تکوین این طبقه در ایران است. کروی و موسوی از "زیر بته" سر بر نیاوردند، کاخ سفید به ضرب و به برکت ماهواره به عنصر فعال دنیای سیاست در ایران بدل نگردید. تکیه بر اکسیونهای دوره ای خود جوش و خیابانی، ظهور این الوقت دولتهای حاصل از انقلاب در راه، سرنگونی و شورش های مداوما به تعویق افتاده، هیچ یک اتفاقی و یا حاصل ندانم کاری و اشتباه کس و یا جریان عضو این کلوب نیست.

تقلیل جمهوری اسلامی از یک حکومت تمام عیار بورژوایی به یک حکومت مذهبی - اسلامی، و از آن مهمتر و در پله بعدی، تقلیل این حکومت به یک دار و دسته بنیادگرای اسلامی، مخرج مشترک لیست طولانی از احزاب سیاسی است که در خاک پاشیدن به چشم طبقه کارگر به یاری بدون مضایقه یکدیگر متکی بوده اند. پنجاه سال پیش با تسلط شعار "اول سرنگونی شاه" بورژوازی ایران از دخالت و از زحمت و دردرس شمشیر زدن روزانه در خیابان و کوچه و بازار جهت انحراف افکار انقلابی طبقه کارگر و مردم زحمتکش بی نیاز ماند. در تفاوت با آن دوره کافی است که تنها به لیست اتحاد و وحدت و کنفرانسهای مابین جریانات اپوزسیون در راه "اول سرنگونی" نظری انداخت!

### مبارزات اقتصادی طبقه کارگر خود انقلاب است

همواره و در تمام ادبیات انقلابی طبقه کارگر مبارزات اقتصادی کارگران بستر ضروری و اساسی برای خودآگاهی و خمیرمایه انسجام صف آگاه و متحد کارگران شناخته شده است. نفس اعتراض اقتصادی کارگران بعنوان یک بخش تعطیل ناپذیر و ضروری و غیر قابل اجتناب زندگی کارگران در مقابل استثمار و سود جویی کارفرمای مربوطه، هر چقدر هم که بر حق، اما هنوز چیزی درباره جنبه انقلابی و سوسیالیستی کارگری در بر ندارد. هر مبارزه اقتصادی فلسفه، هدف و معیاری جز پیگیری و به کرسی نشاندن خواستههای معین و قابل دسترس نمیتواند داشته باشد. این خواستها و پیروزی در کسب آنها اختیاری نیست، بلکه هر یک مترادف یک مجال حیاتی در مقابل فرسودگی و گرسنگی؛ وصله ای برای تلنبار نیازها و حسرت ها است. اما در عین حال طبقه کارگر درگیر یک سیستم تولید بهم بافته با هر حرکت خود اعتراض مشترک کل طبقه را در یک جبهه معین به جلو میراند. هر اعتصاب و مطالبه کارگران درگیر را به یکباره با سوالات اساسی روبرو میسازد، دامنه یک اعتصاب و دایره تاثیر آن هرگز به قید و بندهای زمان و مکان معین محدود نشده است. در دل مبارزات اقتصادی است که کارگران مفاهیم اتحاد طبقاتی و تعهد به آن را در عمل تجربه میکنند. اتحاد طبقاتی نه یک آگاهی ذهنی بلکه یک پدیده مادی و قابل لمس از شبکه های رهبران شناخته شده، انواع نهادها و شبکه های مالی و روابط طبیعی مبارزاتی، فرهنگ و اخلاقیات جا افتاده علیه شکافهای جنسی و ملی، طرد اعتصاب شکنی و امثال آن میتواند باشد.

در یک بیان فشرده طبقه کارگر در ایران چاره ای جز تعیین تکلیف با کل بورژوازی در ایران و از جمله با اپوزسیون ضد رژیمی دقیقا قبل از سرنگونی جمهوری اسلامی ندارد. برای طبقه کارگر میتواند و باید سقوط عملی جمهوری اسلامی خیلی قبل تر از فتح دفتر ریاست جمهوری رخ داده باشد. علیه بیکاری از دریچه مبارزه سوسیالیستی کارگری و مشخصا بیمه بیکاری موثرترین لولای مبارزات اقتصادی و بسیج گسترده ترین اتحاد کارگری علیه بورژوازی هم امروز و هم برای فردای پس از سقوط دولت اسلامی سرمایه در ایران است.

### شیپور از دهان گشاد: خیابان و گرسنگان!

اعتراضات دیمه با همه توجه و تاکید آن به توده زحمتکش از چهارچوب مبارزات ضد رژیمی خارج نشد. هر اندازه که این اعتراضات از کارگر بعنوان محرومان و گرسنگان جامعه بدست میداد، به همان اندازه که اعتراضات رنگ شورش گرسنگان در محلات در مقابل یک دولت فاسد و نالایق را بخود گرفت به همان اندازه در چوب بورژوازی و ضد رژیمی باقی ماند. این چهارچوب نه تنها به بسیج طبقاتی کارگران نیازی ندارد بلکه پیروزی خود را بطور موازی در شکست جمهوری اسلامی و در عین حال بدون مجال به تقویت طبقه کارگر در آن جامعه تعریف کرده است. تلاطم های سیاسی و اجتماعی در دل بحران فلج کننده اقتصادی برای رفتن جمهوری اسلامی این پا و آن پا میکند. نیروهای اجتماعی و بخش های متشکل و نمایندگان احزاب یک دم از تکاپو نمی افتند. گره گاه اصلی آن جامعه خلاصی از جمهوری اسلامی است و این خود در گرو پرچم و آلترناتیو اقتصادی است و درجه اعتبار این آلترناتیو در پاسخ به مساله بیکاری نهفته است.

### طبقه کارگر، بیکاری و افق جلو روی جامعه

چهل سال پیش در سال 57 بخش اصلی طبقه کارگر در ایران قدرت عظیم اعتراضی خود را در خیابانها بدنبال شعارهای موهوم در دفاع از محرومان و مستضعفان به هدر داد. سه سال پس از انقلاب اینبار در دل مراکز تولیدی تجربه یک جنبش کارگری قدرتمند سر بر آورد. از بسیاری جهات و جبهه های نبرد طبقاتی شور و شوق بارقه اکتبر دیگری را در دل جهان معاصر خود زنده کرد. این جنبش در مقابله با بیکار سازیها و بیکاری به زانو درآمد. جامعه ایران امروز به یمن چند دهه مبارزه در تعیین تکلیف با کشمکش های اصلی و باز کردن افق زندگی برای نسل آتی رو به طبقه کارگر خود دارد. بیکاری، راه حل، بسیج و آمادگی مصافهای آن تکلیف آینده ایران و از جمله طبقه کارگر را رقم خواهد زد.



## نگاهی به سوگواری ضد کارگری برای نساجی ها

برای کسی که وجدان و عقل را مبنا قرار بدهد این نساجی بافیها میبایست متوقف میگردید. تا حال میبایست چند دوجین از کارفرمایان به دست قانون سپرده میشدند. از این نوع "فرصتهای شغلی" و از جمله از همین نوع کارخانه های نساجی هنوز بسیاریند که باید تعطیل شوند. نه بخاطر سود آوری احتمالا پایین آنها، بلکه بخاطر شرایط کار کارگران.

بیچاره رضا شاه!

گفته میشود رضا شاه در مقابل فشار بیکاری گسترده، امر فرموده اند که دسته های بزرگ کارگران تحت سرپرستی دولت بکار گرفته شوند. شغل این کارگران شامل کار بسیار ساده ای بوده است: یک دسته کارگر با کلنگ روی زمین چال حفر کنند و دسته بعدی چاله را با همان خاک پر کند! این روایت هنوز هم بعنوان ابتکار ابلهانه یک قزاق قلدر روستایی مورد تمسخر قرار میگیرد. با یک ذره انصاف باید از او اعاده حیثیت کرد. اقدام رضا شاه یک سیاست بورژوازی بسیار جا افتاده و داهیان و بسیار متداول را پشت سر داشت. هسته اصلی این سیاست بسادگی اینستکه جایی که مجبور به تقبل بخشی از هزینه زندگی کارگر میشوند این پول نباید با حق کارگر، نباید با بیمه بیکاری تداعی شود. رضا شاه یک سیاستمدار لایق برای بورژوازی ایران بود. امروز بورژوازی ایران از دولت و سیاستمدارانی بسیار لایق تر برخوردار است. بجای کندن بیهوده زمین توسط دسته های چند صد نفره؛ دولت بمراتب عاقل تر بورژوازی از جمله چند صد هزار از کارگران را در کارخانجات نساجی بکار میگیرد. بیمه بیکاری بجای خود، اینبار از پرداخت همان دستمزد هم اجتناب میکند.

"صد هزار فرصت شغلی در طی دو دهه اخیر در صنعت نساجی از دست رفته است" این تیتر خبری است که از جانب مدیر اتحادیه کارفرمایان صنعت نساجی اعلام گردید. در فاصله کوتاهی این خبر در راس اخبار قرار گرفت و بویژه از جانب نهادها و احزابی که خود را بنوعی مخالف دولت میدانند، چه در داخل و چه در خارج مورد توجه قرار گرفت. این تیتر با پز دلسوزانه اش برای کارگر در 15 کلمه کثافت ضد کارگری حاکم در ایران را به واضحتترین شکل ممکن بیان میکند و محک گویایی برای جریانات دور و نزدیک به حکومت فعلی هم هست.

### سیاست رضا شاهی در صنعت نساجی

آنچه که بعنوان صنایع نساجی در ایران در سی سال گذشته وجود داشته از نظر صرف اقتصادی داستان تخریب شیر به لاشه یک گاو مرده است. مهمترین خاصیت این گاو در اینست که زنده نیست. در سی سال اخیر هیچ رشته تولیدی و یا طرح مالی قانونی یا غیر قانونی باندازه دست یازیدن به یکی دو عدد کارخانه نساجی مساوی با ثروت بادآورده نبوده است. بقول نمایندگان مجلس کارخانه های نساجی کمر اقتصاد و بودجه مملکت را شکسته است، صنعتی که فقط مینالد و از ایستادن روی پای خود مصرانه سرباز میزند! راست میگویند. میزان تسهیلات ارزی و کمکهای بلاعوض دولت و وامهای کلان با بهره نازل که قریب یک میلیارد دلار تخمین زده میشود، تنها یک گوشه کمکهای دولتی از خزانه به این رشته است.

طرح بازسازی صنایع مصوبه مجلس هر کارخانه نساجی را به یک گنج قارون تبدیل ساخت. صاحبان کارخانه ها که قبلا کارخانه ها را تقریبا مجانی و به قیمت ناچیزی از دولت خریده بودند، اجازه یافتند زمین کارخانه را به شهرداری فروخته و کارخانه را بمکان مناسبی در خارج شهر منتقل کنند. کارخانه نساجی در ایران بمعنای یک چهار دیواری است که در آن چند دستگاه ماشین نساجی دست چندم محمل کار کشیدن از دهها کارگر بوده است. اما سوال اینستکه چرا و چگونه صنعتی که چشم اندازی جز ورشکستگی و بن بست برای آن متصور نبوده است، باید به قیمت حمایتهای دولتی سرپا نگه داشته شود؟

بنا به اقرار صریح دولت حفظ اشتغال کارگران، تنها محرک اصلی این سیاست بوده است. در یک محاسبه ساده کل حمایتهای مالی مستقیم (پول به دلار و یورو) و قیمت زمینهای هدایی و مخارج اعزام واحد ضد شورش علیه کارگران معترض به حقوقهای معوقه میتوانست هزینه ده سال از بیمه بیکاری کارگران اخراجی را تامین کند. این گناهی است که دولت عامدانه از آن اجتناب دارد. مصلحت طبقاتی حکم میکند که کارگران بکار گرفته شوند. پول را ترجیحا به جیب "خودی های" طبقاتی میریزند. پول را ترجیحا به دریا میریزند تا صرف کارگر کنند. اینجا تازه باید از خود پرسید مشخصات این "اشتغال" چیست؟

### اردوگاه کار نساجی ها

آنچه بعنوان "فرصت شغلی" از آن نام برده میشود را باید زیر ذره بین قرار داد تا بتوان آنرا بعنوان یک دهن کجی کینه توزانه به طبقه کارگر ترجمه کرد. نساجیها قلمرو کارفرمایی بوده

است که هر چه سریعتر با استفاده از تمام فرصتها از کار ارزان کارگران بهره بگیرد، به اسم مخارج سرپا نگه داشتن کارخانه از کمکهای دولتی تلکه کند، تا آنجا که ممکن است از پرداخت دستمزد کارگران اجتناب ورزند و دست آخر بدون یک سر سوزن مسئولیت با منت "اشتغال زایی" دنبال کار خود بروند. نساجیها لاشه سنگین گاو مرده بر دوش کارگران است که از جنازه اش هم به قیمت استثمار شدید کارگر سود بیرون بکشند.

برای یک کارگر کار در نساجی ها یک بیکاری، تنها آلترناتیو ممکن در غیاب بیمه بیکاری بوده است. چه دیوانه ای هر روز به سر کاری میرود که قریب به یقین میداند در پایان ماه دستمزدی در کار نخواهد بود؟ کدام دیوانه ای به شرایط کاری تن میدهد که حتی سگ قرارداد سفید بر آن شرافت دارد؟ تحقیر و فرسودگی و بردگی کار بدون دستمزد بس نبود حالا باید منت "فرصت شغلی" را هم بگردن بکشد؟ "فرصت شغلی" عبارت کسی است که از حسرت به کار کشیدن نیروی کار ارزان کارگر ایرانی بخود میپیچد.

برای کسی که در مصالح سرمایه دارانه دولت شریک نیست، برای کسی که چشم به سودآوری کارگر ندوخته است، برای کسی که وجدان و عقل را مینا قرار بدهد این نساجی بافیها میبایست متوقف میگردد. تا حال میبایست چند دوجین از کارفرمایان به دست قانون سپرده میشدند. از این نوع "فرصتهای شغلی" و از جمله از همین نوع کارخانه های نساجی هنوز بسیارند که باید تعطیل شوند. نه بخاطر سود آوری احتمالا پایین آنها، بلکه بخاطر شرایط کار کارگران.

بیمه بیکاری مکفی و بدون قید و شرط یک تضمین برای جلوگیری از هر گونه زورگویی کارفرمایان علیه کارگران است. و این یک قدم به سوی جامعه ای است که "کار" بمعنای خلاقیت و سازندگی و یک حق برای همه انسانها است. این جامعه ای است که طبقه کارگر مبشر آنست.

آوریل 2015



## کار آفرینی: وارونگی در کار، در زندگی و در رویا

پدیده های منفی در تاریخ را کم نمیشود سراغ گرفت که تیشه به ریشه یک ملت زده باشند. کار آفرینی یک مدینه فاضله پوچ و کاذب و ساختگی است که جمعیت اصلی و زحمتکش جامعه را در تشخیص منافع خود کور کرده است. کار آفرینی قادر است بزودی زود این مردم را علیه خود بشوراند. کاش این اتفاق بیافتد، شورش تنها راه نجات از بختگی است که بر جامعه ایران سایه انداخته است.

جامعه بورژوازی روی سر خود ایستاده است، وارونگی خصلت ذاتی آنست و در این مورد کار آفرینی شاخص ترین این وارونگی است. کار آفرینی را باید نه بعنوان طرحی برای کار بطور کلی، کار بمعنای متعارف آن، بلکه نوع معینی از اشتغال همراه با خلسه عرفانی از نوع اتنی اعشری دید. چیزی شبیه قمه زنی. همان قدر پوچ، همان قدر با محتوای حقیر اما ظاهر پر سر و صدا، همانقدر برای منافع شخصی در عین حال پر منت بر سر ابواب جمعی رهگذران از همه جا بی خبر، همان قدر پیچیده در لفاقه عقل فردی در عین حال سر کیسه شدن توسط مردک فرصت طلب نوحه خوان! پدیده های منفی در تاریخ را کم نمیشود سراغ گرفت که تیشه به ریشه یک ملت زده باشند. کار آفرینی یک مدینه فاضله پوچ و کاذب و ساختگی است که جمعیت اصلی و زحمتکش جامعه را در تشخیص منافع خود کور کرده است. کار آفرینی قادر است بزودی زود این مردم را علیه خود بشوراند. کاش این اتفاق بیافتد، شورش تنها راه نجات از بختگی است که بر جامعه ایران سایه انداخته است.

کار آفرینی و یا به عبارت اصلی خویش "اقتصاد میکروسکپی" از قدمت زیادی برخوردار نیست. آنچه که زمانی طرحی برای مبارزه با گسترش فقر عمیق در کشورهای جهان سوم بود امروز یک ترند جهانی است که حتی در کشورهای غربی جای پا پیدا کرده است. هدف اصلی از این طرح شهروندان در کشورهای با جمعیت زیاد، فقر پایدار و تحت حکومت دولتهایی بوده است که امید چندان برای بهبود زندگی مردم در آنها متصور نبود. در چهارچوب این طرح مردم میبایست خود به فریاد خویش برسند. وامهای کوچک میبایست پشتوانه انگیزه و ابتکار و کار مردم چه در تنهایی و چه در اشتراک با یکدیگر قرار بگیرد.

این طرح تحت عنوان کارآفرینی بخش بزرگی از اقتصاد ایران را در بیست سال اخیر بخود اختصاص داده است. ابعاد این پدیده بسیار گسترده تر از آن است که بتوان ابعاد دقیق و واقعی آنرا بسادگی در یک تصویر گنجانند. کارآفرینی در اقتصاد، در معیارهای اجتماعی، در تامین معاش، در روحیه انسانها، در رابطه مردم با دولت و در افق ها و معیارهای فردی تاثیر عمیقی بجا گذاشته است.

در عرض چند سال سراسر ایران و بخصوص شهرهای بزرگ در قرق شهروندانی درآمد که یک شبه اراده کرده بودند ثروتمند بشوند، شهروندانی که یک شبه جوهر ناشناخته درون خود برای صعود از نردبان ترقی را کشف می کردند. در یک چشم بهم زدن شرکت های "بله ما میتوانیم!" در هر کوی و برزن مثل قارچ سبز شد. و مدت زمان زیادی لازم نبود تا اوج این نردبان ترقی در انبوهی از کار خانگی مشقت بار به ثمر بنشیند. با گسترش بیکارسازیها و کور شدن افق اشتغال دسته دسته کارگرانی که میبایست در صف مطالبه بیمه بیکاری با دولت بجنگند، راه خانه در پیش گرفتند تا در تنهایی از پس تامین معاش برآیند. بیمه بیکاری یک سنگر مبارزاتی، مولد غرور و همبستگی میتوانست باشد و هر قدم پیشروی در آن میتوانست راه تحمیل خواستههای بزرگتر را هموار کند. صف اعتراض کارگری بند ناف خانواده کارگری را با بیمه های اجتماعی با خود یدک میکشید. بجای صف مبارزاتی اینبار میلیونها کارگر شهری در خانه های خود و با بکارگیری فرزندان جگرگوشه خود مجمع الجزایری از محیطهای قرون وسطایی تولیدی را شکل دادند.

خانه، اگر در معنای متعارف آن نشانه هایی از امنیت و آرامش را به ذهن متبادر میکند، اگر خانه برای بورژوازی جامعه در یک رابطه نزدیک با نفس تقدس مالکیت خصوصی عین امنیت است، اما نوبت به کارگر که میرسد خانه چیزی جز حیاط خلوت طبقه بورژوازی نیست. خانه، برای کارگر همواره ادامه طبیعی و منطقی کار روزانه جایی است که لاش در هم کوفته اش را برای همسر و فرزندان به ارمغان میبرد. دستمزد کارگر همواره حريم خصوصی او و خانواده اش در چهار دیواری خانه، تازه اگر خانه ای در کار باشد را رقم زده است. با دستمزد زیر خط فقر، ساعات طولانی و شرایط دشوار کار، و در غیاب تشکل و امکان چاره جویی طبقاتی، بناچار خانه و خانواده آخرین خاکیز نبرد زندگی است. ادر آخرین مشت بر دیوار کوبیدنها و در آخرین نجواها خانواده کارگری تنها نیستند. خیل بزرگی از علما و مقامات در گوشه خانه کارگر چمباتمه زده و با کمال میل و دلسوزانه با همه هیبت الهی و دولتی آن عصای دست کارگر میشوند، که اگر اعتصاب میتواند مانند کارگران آقدرد با شلاق پاسخ بگیرد، اگر مصادره انبارهای غذایی سرنوشت بد تری به همراه دارد، در عوض میتوان کودک را به گدایی فرستاد، زن خانواده را میتوان به همبستری با بیگانگان سپرد. کارگر اشتباه میکند اگر خود را تنها حس

میکند، پس وزیر کار برای چیست؟ بیخود میگویند نمایندگان مجلس پول مفت میگیرند! فردای روز تصمیم شما، تک تک مقامات دولت اسلامی عزیز دست شما را میبوسند، فرش قرمز زیر پای شما پهن میکنند. قانون پس از قانون با جزییات با حوصله به شما توضیح میدهند گوش کودکان را به دست کارفرمای کدام جهنم دره بسپارید. مقامات نیروهای انتظامی نیز کروکی

شهر در مناطق کاملاً امن در تن فروشی همسران را مجاناً در اختیار شما قرار میدهند. علمای دینی فکر همه چیز را کرده اند، فصلهای معینی از کتاب مقدس تا اطلاع ثانوی و تا تعیین تکلیف برجام کان لم یکن است!

اگر تک تک سطور فوق ضربدر چهره های واقعی از اعضای طبقه کارگر چیزی کمتر از توحش بنظر نمی رسد، کار خانگی اوج این توحش است. اینجا کارگر خود نقش کارفرما را بعهده میگیرد. توهم لباس "اراده" بر تن میکند و همه بار تولید و رقابت و فروش و کسب سود را بر روی دوش او قرار میدهد. دو دهه اخیر ایران تاریخ در هم شکستن هست و نیست بخش بزرگی از نیروی طبقه کارگر در چهارچوب طرح کارآفرینی است. این طرح پای کارفرمای ایرانی را رسماً و به معنای واقعی کلمه به خانه کارگران باز کرد. راهی را باز کرد که بخش بزرگی از زنانی که با آزادی یک تنه در مقابل مردسالاری مخوف جامعه روی پای خود ایستادند را از طریق کار خانگی در منگنه تحقیر و تعرض جنسی قرار دهند. دولت راه تازه ای را یافت که از صندوقهای خیریه یک قربانگاه تازه بهره کشی افسانه ای از بی پناه ترین بخش جامعه، از بیوه ها و یتیمان و معلولین سود کلان به جیب بزند. در این رهگذر یکی از کثیف ترین دولتهای دوران سرمایه تاریخ بشری فرصت پیدا کرد در حالیکه صندوق بیمه بیکاری او تنها یک درصد از ده میلیون بیکار جامعه را در بر گرفته است، تمام کثافت ذاتی خود را از در پس تبلیغات و هیستری "کارگران تنبل و مفت خور" رو به شرافت مند ترین بخشهای جامعه استقراغ کند.

ایران قطعاً سرزمین تحقق رویاهای بزرگ طبقات دارا بوده است. در این جامعه بخش بزرگ طبقه کارگر در مدرن ترین صنایع و رشته های تولیدی کار کرده و پشته های افسانه ای از سود را نصیب سرمایه ساخته اند. بانکها با مشکل انباشت پول دست و پنجه نرم میکنند، دستگاه عظیم دولتی با مخارج عظیم پایبای ساکنین مناطق لوکس به قیمت تباهی مطلق کارگران عسلیه ساکن در کانتینرهای موقت خیال فروکش ندارند.

امروز در فروکش تب پدیده کارآفرینی، پس از آنکه میلیونها کارگر و ضعیف و کبیر خانواده کارگری وجب به وجب خاک آن میهن را شخم زده، ثروت آفریدند، خون گریستند و جز محرومیت نصیبی نبردند، طبقه کارگر در مواجهه با یک حکم بدیهی مواجه است که قدرت او در روشن بینی او، در اتحاد طبقاتی او و در پیگیری خواست های دستمزدها و بیمه بیکاری برای همه اعضای طبقه است.

در جامعه بورژوازی، مدینه فاضله یک بورژوای انسان دوست و کارگر پناه یک سم است؛ در جامع بورژوایی برای کارگر گنج نایافته ای در کار نیست و هر کور سوی امید فقط و فقط در دشمنی بی کم و کاست با سرمایه نهفته است. باندازه بورژواها باید یک طبقه بود.

